کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب طب فارسی دستور الاطباء و نسخه
مؤلف
مترجم
موضوع
شماره قفسه ۳۴۶۰
۹۹۱۹
بازدید شد ۱۳۸۲

...ع

...بدنیه و نفسانیه

...رطوبت غریزی و حرارت او ...

و منع استیلای اسباب مجففه و دفع تولد عفونت و حمایت ...
حرارت غریبه و فساد اعتدال حرارت غریزی و چون تکون بدن ممکن
الا از رطوبت غریزی و حرارت که آن رطوبت را نضج دهد و غذا گرداند
و فضلات از او دفع سازد پس ناچار حرارت آن رطوبت را بتدریج تحلیل
دهد و مقرر است که مؤثر واحد علی الدوام تأثیر کند در متأثر واحد هر زمانی تأثیر او
زیاده تر بود و هرگاه که تحلیل بسیار شود حرارت بسبب فنای ماده او که رطوبت
است فانی گردد و ایراد بدل ما یتحلل کم شود و لا یزال چنین باشد تا رطوبت بالکلیه فانی
شود و حرارت منتفی گردد و این موت طبیعی است که اجل او مقرر است هر شخصی را بحسب مزاج
و قوت و غایت کار طبیب آنست که هر شخصی را بمنتهای اجل او رساند اگر مفسد
خارجی اتفاق نیفتد و صحت هر شخصی را چنانچه لایق حال او باشد نگاه دارد و حصول
این معنی بتعدیل اسباب سته ضروریه ممکن نیست باب ۲ در تدبیر هوا اضطرار
و احتیاج بدن بهوا جهت ترویح و تعدیل مزاج روح است و جذب هوا از ریه و مسام
جلد و تنقیه روح و اخراج فضلات او برد نفس چه روح قلبی که حار و لطیف بود زود
نفوذ نتواند کرد و قوت حیوانی را باعضا نتواند رسانید و برودت و غلظت
مانع اند از سرعت حرکت و سرعت نفوذ و هیچ شک نیست که حرارت و لطافت
موجب سرعت استحاله روح اند بناریه مناسب و این معنی مودی باشتعال روح و خروج

صبا

[illegible]

اختلاط عقل

[illegible]

منزل

[illegible]

عشق

[illegible]

صرع ام الصبیان

[illegible]

انتقال از بلده

[illegible]

عرق شده دیگر اگر با چیز حرارت بنم علاج شان آنست که عصاره خیس الراعی را بسان انگلیس بیافت
ماشیا و اقاقیا و کوش چکانند با سرکه در آنها مانند و چرخ نیده با پنبه کان کافور چکانند یا ماء الورد
در سر چرخ نیده بگویند و آب آنها گرفته در گوش چکانند با سرکه کرده و ماء الورد چرخ نیده با ذر کا
کافور و دهان العقیق ال مزاج آب آنها را در سر چرخ گوش چکانند و با کافور قطور سازند با ذر کا و ال قرحه
از آب آنها سازند و پنبه پیچیده گذارند و بعد از آنها بگویند و آب آنها گرفته در گوش چکانند و از
مجربات و عجایب خود گوش بر چرخ قطور ساختم بغایت نافع یافتم
گویند دود حدقه آدم را در ام تخاطر بست اگر سر سپار چرخ ام خوب نیم اسلم بود و سعی آدمیت
بصفرا بجهم بار سوا همرو و نفس و صفرا نیم فتیق مجاری ست علامات صفرا دمی شده وجع و تلب و صدم
نفس شاع نیم و قلع حمه قلت وجع و صلاب
بتبدار دحات ست حاکی شد خصوصا و رم از مجرا نگه جذب دکند مخالف تحلیل و الزود
منحذ شیه تصفیه داد کی بقصد و تنقیه طبیعی دوا تبدا مصدع حاره و طبیعه و صفیه کنه وجع جرم با نوشه و بر
کن نم ثبت کوفته با رغم کمر و مرهم نیم کرم ست حاکی کمتر با رکن نجم با رغم کمر و مرهم نیم کرم
دا کرد جع شدیده بود و تب بلب بم ترکنند و بر آن نهند و اگر وجع نیکند نم و سرد و مطلب کرده و داود
منضج محلله مثل اطبخه بم و نم کن نم کوفته با نیم جوش خیلی و بوند آب حلیه یا خلا و حلیه کوفته با عسل مضاد
کنند و اگر معلوم شود که متقیح خواهد شد تحلیل نخواهد یافت نشک کرده مسحقه با پنبه یا پنبه مرهم خاکی ضاد
کنند یا آرد با قلا با آب سرکه و اسپرغم سوسن نرگس با زرد با غلیظ شوند و با قدری روغن گل بر پارچه پنبه
نهند و ضماد سازند و اگر مرض در مرهم شود صدیده با سل استعمال نمایند
و اگر مشتمل بر شش باشد حتم است که قوه شش را دراک آنچه
مشئوم تواند کرد سلب آن کند بایت در مجرای نفس و در مصفاة و سلب بیده مجری با و رمیت
حادث و در آخر اکبر الاجل کنند آنت که در اندرون پیدا شده بیرون نکشد یا سر
انبر و با یک مسکی ظاهر کرده بیرون آرد و اگر ممکن نشود و از حرکت آید یا حرکت میشود بر طرف

بگذرد

میکرده و صلابت آنم میشود و عروق آنم منفجر شده و میکرده و شش را خانه میشود و اتبدا منقیه
دنیا است مستفرغات مخصوصه نم بعد از تخلیص و مرهم موزون و فاطب و روغن مرهم بابونه کلاب
حبه مبارکه تا ظاهر کنند تا نرم شود و پستر بگذارند با علق را بر آنم نشف نمایند تا خشک شده و کنند
و طرفی ابا دویه کاله انگلفتن و تر شسته نم تعرض نرسانند تا منقیح نگردد بخشک کنند تا نگردد
تنقیح کرده و علاج بدین هیئت بجلاکات میکنند نم بخانه منه بلکه مواد سوداویه را از بدن خارج کنند
و موم و چرب استعمال نمایند تا علاجات او کم شود و با لم زایل شود بعضی غدد و بنات بدن انرا
بر سبیل الانف کنند بعد از فصد و حجامت و اسهال است که عضله مسهل را از زنگار
دهنه نام و مرسلویه و مرهم استعمال نمایند یا نیم سالی و مرد قلقطار و مار و دیر کوفته و بخته
در مرهم بگذارند ما خروب بطی تر کوبند و بشم بار و را بم آنم تر کنند و در مرهم نهند و اگر نهاد کاکنج
نشود عضله مستعد از توتیای مسکی و زنج و زنج با سرکه در مرهم نهند با زاج سبز سوده را بم صباح و نام
و مرهم و مهیا با آنش دراز بهت آنم عمل ساخته از بم بر نیا یا آنم نشسته و مرهم زنگار آنم استعمال
نمایند با بکلیه علی کرده و بعد از آنم بمرهم سفید آب معالجه جوهر کنند و با غلظ علیظه
از نیج است و اگر بطون دماغ مجتمع شده باشد و بخارم رکنه و منعقد و صلب شده مجری سازند تا خشک
آنت که مرض طفل و مقدم است بر دیگر مرض نیز دیگر مرض نباید لطیف و نصح غلظ است
بکلای که آب سوخته و سرکه و نفته و زرنیا نه و کاه و زنجبار و صابون سوخته و زرد و کلفند
بعد از آنم عقیه بکیوت و عوسات و مشوت مانند غلظه و عرعر بعبس و اکلیل و بعد از انقاح
سده و جوانم غلظ از آنم الفار و نلاب آنم چنبه سر و مرهم بگذارند و بطوالات غلظه مکرر آنم نباید
و مرد بگوش و نیج استعمال نمایند و مایع غلیظ که مجری آنم شده آنت که چرم و غضاریف را
در مرهم خورده بر شوار بیرون آید و پوست بکشد بلین سازند بعد از عقیه نافع فرماده منزل
ریح غلیظ استعمال نمایند بعطسات مسهل مفصل و جذب پستر شده و بطوالات محاذیات مثل فلس
و خردل و زیره و مرهم ترکیب و نام و توتیا و نقطه فلفل و مرهم کرفته بارو غمر نباید و نم آنم را

باد و بو ... [illegible] ... احلاط غلیظ ... والسفایح [illegible]

و ... [illegible] ... والکلیات الملوکی ... [illegible] ... و ... کنند ... معده [illegible]

... [illegible] ... الملوکی ... و ... [illegible]

... [illegible] ... علامات معده و علامات [illegible]

... [illegible] ... معده ... [illegible] ... علامات [illegible]

... [illegible] ... علامات ... معده ... [illegible]

العلاج علامات ... معده ... [illegible]

... [illegible] ... والکلیات الملوکی ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... کنند ... [illegible]

معده ... [illegible]

... [illegible] ... معده ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... علامات ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... معده ... [illegible]

... [illegible] ... الطعام ... معده ... [illegible]

... [illegible]

الطعام

... [illegible] ... معده ... [illegible] ... الطعام

... [illegible] ... معده ... [illegible]

... [illegible] ... معده ... [illegible] ... الطعام ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... الطعام ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... معده ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... معده ... [illegible]

... [illegible] ... معده ... [illegible]

... [illegible] ... معده ... [illegible]

... [illegible] ... معده ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... معده ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... معده ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

ارحم

مسهل

مقدمه

هر یکی دو دنگ و هر روز که دوا الزرایح نوشند بحمام روند و در آب آن نشینند
تا درم بول کنند و غذا مرطب مثل شوربا خروس بچه و جوان مرغ فربه و شراب بنوشند
و از سرما محافظت نمایند والله اعلم بالصواب الیه المرجع والمآب ۵۵۵

معالجات ضعف شهوت و سستی مثانه

[illegible]

ما کتب و سطر الاطهار

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد می خدای را که بحکم و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین رایات
شوکت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم بر قمع ساخته زمام امور
مخلوقات را بقبضهٔ قدرت کفایت و ابواب رحمت بر روی خلایق گشاده
حل و عقد تمام ایشان بملای عالم ارجاع و تفویض کرده اند و چون بازغای
جهان و معرفت خداوندان موقوف بر صحبت با انبیا و نوع انسان
ان شهرستان علم زبان فصیح بیان با تکلم و تفهیم کویا ساخت اعلام علمای عام
الایمان اعلاء ایشان را بحجج سطوع و براهین لمعان مشید و شاهد انشای بفرشته
دوان علم شریف مهما امکن غیر نموده بوضع و جمع کردن ما یحتاج کرده و بعد از ان مطالع
کتب این فن که در ایران و توران و عربستان تا امروز است جلیت سرایب طالعه کتب سکوای

وجود علی و عملی طب ایشان را در غایت استحکام یافته و اجسام
است که جهت عزیزانی که بحلیه اسلام مزین بوده در ان دیار بروزگار
نرسیده و از فضول و هوا کثیر الاختلال آن مملکت بواحی ظاهر
نشده بطور یکه مغایرت اهالی آن ولایت چنانکه باید بعمل نیامده
جهة التفاوت کتابی مشحون از فوائد و قواعد و ضوابط طبی ایشان
تمام بیاورد که ترجمان که بحسب ظاهر خالی از لطافتی نبوده ذکر
خواص و شرح ادویه و اغذیه بنهجی که ملتقط در آورده
آثار بری از اشکال نبوده بقدر درآورده و در ضمن در قصص
ایراد کرده عرض نقشی بستر ما تا بر زمان که
بوجه مرضای ایشان نظر کرده است
که مقدمه و سه مقاله
و خاتمه است در ذکر ارکان بدن و اخلاط و مزاج
در خواص ادویه و اغذیه مفرده در هر کتابی مشهور
در معالجات علل بطریق اجمال
در تشریح
اعضای مرکبه قسمت ثالث در هیئت مکونه در اصول بدن و
بیان این مقدمه مبنی بر سه فایده است
ارکان بدن که عبارت

خوانند و آنانه آن مرکب است و مرکب خلطی از اخلاط مانند نارو انغاط
یا سه خلط غالب کشته شود و بدن کیموس کوئیس گذاشته
یکی از هفت قسم مذکور که در باب اول ذکر کرده شده زاید و هر قسم
از آنها در پوست و غیر ظاهر شده باشد اهل هند بخت منضج
دهند و منضج را باچک گویند و منضج نه نوع است گرمی آتش
گرمی آفتاب گرمی بخار گرمی آب گرم گرمی پوشش گرمی
گرمی حمام گرمی غلیه گرمی استعمال ادویه حاره و اغذیه
و خارجا ادویه حاره منضج اینست زنجبیل فلفل دراز
یعنی پیپل فلفل گرد شنبلیله فلفل دراز هلیله کرد
تخم کرفس تاروتک دارچینی بهادر موجه یعنی سعد هندی
تره بزرگ ان پوست رکیب ایذخ جوبعنی لسان العصافیر
زنجبیل بهار صندل ساذوری دیودار کوتها
از ادویه حاره حار دیده گاه و یا سفوف و یا جب ساخته بعضی را
سه روز و بعضی را هفت روز دهند انگاه یکی از دو کار کنند
تا تدبیر تحلیل آن خلط نضج یافته شده بنقدیم رسد اگر
از مجاری طولانی که راه راست تجاوز نکرده باشد در دفع
آن بقوی گویند که زود دفع کردد یا باستعمال ادویه

جلاب یا جلاب دارو دنبه و اگر از مجاری طولانی گذشته بهر خروج
و آنرا بهضم پذیر چنان گویند و تحلیل آن تحلیل نمایند و ریاح
و هر دو را جایز کنند یکی آنست که خلط نضج یافته را بخارج آورند
که کیفیت موافق آن عمل نماید مثلا اگر بقم سعد نزدیک بود
بقی دفع نمایند و اگر در قعر معده باشد بمسهل و اگر در امعاء
اسافل بود بحقنه و اگر در سر و حلق باشد بعطسه و جز آنها
خلط غالب بر جلد ظاهر شود مثل دنبل و جذام و برص و سلعه
و سعفه و دوم در محلات و قالعات داخلی و خارجی کار فرمایند
و استعمال کردن عمل اول یعنی محلل بیشتر متعارف اهل هند است
و فی ضرورت مسهل و فی و حقنه قیام نمایند تا جزئیات
نقصان نه پذیرد و عمل دوم یعنی قلع اخلاط نضج یافته بیشتر
متعارف مردم ولایت است و چون از روی فهم کار میکنند
فی الجمله وقت مسهل دادن و فی و حقنه فرمودن در حفظ آن
عزیزی میکوشند و علی ای حال چنین خلط را که گفته شد بعد
منضج در مقام دفع شدن مخاطره عظیم است فاما اگر خلط فاسد
کردد و یکی از هفت دهانه در نیامده باشد مثل هیضه کلوس
که بجوده و دیکر دهانها آمیزش نکرده باشد بخت خانه یعنی

فرمایند وچون از ادای تحفه زیاده منضجه پردازند بعد هضم عمل
بخورانند واگر احتیاج شود مسهل کار بندند این است بجمله از
معتبرات ایشان است اما رسم اطبای هند که معاصرین مولف اند
آنست که چیز خلط را بمنضجه قوی و فاقه علاج کنند و مسهل
وقی وحقنه التفات ننمایند چنانکه بسیار دیده شده که بسا
بلکه اکثر امراض را میسازند و موده اند و در قلع خلط مسهل رجوع
نکرده فاما از جمعه اگر بیماران لاغر کشته قوی علیل
رفته است و بسیاری از هلاک کردیده اند پس بهتر انکه بدستور
که محقق دهلوی گفته و در دیگر کتب ایشان مثل شرت
وشت سر لوکی و نبکت وغیره مسطور است عمل نمایند و اسماک
بعد لطافت فرمایند بعد منضجه دهند اگر دهمین دفع مرض
نشد و اگر نه جوشیده ملایم دهند که دوست اطلاق شده فاما
کیله هر خواه تب باشد و خواه نه برطرف شود فائده پنجم (دفع)
ادویه اسهال نباید دانست که امراض جسمانی را علاج
بر دو قسم است یکی سودهن و آن این است که اخلاط را قلع
نموده بعین جنس بیرون آرد و این بر چهار نوع است یکی زیخاد
یعنی مسهل اکثر اخلاط شبانگاه دوم سدت کرم یعنی حقنه

سیم وقی اعنی بجهارم نسیا وکل کل یعنی سعوط و نزع عطوس
دوم [illegible] آنست که اخلاط را در رجای
سوء تحلیل برد اکلا اخلاط اما من بلغم در تحلیل بلغم
تیز سرور تر دارد شهد کهنه است که مجدد این صفات موصوف
وهر صفرا کند تیز تر دارد روغن کاو است خاصه که بناشتا
خورند و سعوط بادکه تیز تر دارد تیل است یعنی روغن جنبو
وبهتر همه سعوط اکلا اخلاط سعوطا و بهترین سعوط من بلغم
قی است و بهترین سعوط صفرا مسهل و بهترین سعوط من
[illegible] خاصه که تیل داشته باشد فائده سیم [illegible]
بداند هر دو چیز بر طبیب لازم است تا در معالجه کمتر خطا افتد
یکی به پندکه خلط در کدام اصل از اصول است یعنی در کیلوس
یا در خون یا در گوشت یا در استخوان دوم ولایت زمین یا بخار
آورد سیم فصل و هوا به پند چهارم قوت مریض ششم آشنا
و مقدار غذای مریض ششم عادت مریض هشتم عمر مریض
هشتم طبیعت مریض که بادی است یا بلغمی یا صفراوی دفع خلط
است یا سه خلط نهم آوستا یعنی حالتها یی مریض معلوم کردن مثل
آنکه بلغم اول روز غلبه میکند و باد آخر روز و صفرا میان روز

[illegible]
[illegible] یعنی [illegible] بیمار مرض قوی را
از [illegible] باشد و طبیعت قبل [illegible]
دوائی [illegible] مرض [illegible]
نموده اضطراب کند طبیب عظیم [illegible]
[illegible] طبیب می باید که هر روز بلکه هر ساعت [illegible]
مریض [illegible] کند [illegible] بدرس یعنی [illegible]
یعنی بدست مالیدن [illegible] به پرسش یعنی [illegible]
آنکه مگس بسیار بر اندام او نشسته قیاس کند که خلط چرب غالب
گشته و از [illegible] مور و مگس بداند که تری در جسم او نمانده و [illegible]
از [illegible] معلوم نماید که کدام [illegible] غالب است و [illegible]
از استفسار حال صبح و پیشین و شام [illegible] خود سازد [illegible]
[illegible] و این فایده مشتمل بر شش فصل است
فصل اول در همنت رت فصل دوم در ششر رت
فصل سیم در نسبت رت فصل چهارم در کرشم رت فصل
پنجم در کهارت فصل ششم در شرورت بدانکه حکمای
هند هر دو ماه را فصلی قرار داده سالی شش فصل کرده اند و فصل
رت نامیده و دستور العمل نبشته که در هر فصلی کدام خلط غالب

کردد

کردد چیز [illegible] باید خورد [illegible] باید بود اسامی
ماهها [illegible] ماک [illegible] پهاک و چیت
پیاک چیه اسار [illegible] بهادون آسن کاتک
و ماه سابق را که ماک و پوس باشد و مطابق بود بعقرب
و قوس [illegible] رت خوانند و گویند درین فصل باد را جدا
[illegible] و فرمان روا و بلغم [illegible] یعنی [illegible] و پیش دست
[illegible] شیرین بیشتر باید خورد و ماه ماه و پهاک را که
مطابق جدی و دلو باشد ششر رت نامند و درین فصل [illegible]
[illegible] از باد بود و تفاوت نباشد جز این که چیزهای تلخ درین فصل
بیشتر باید خورد و ماه چیت و بیساک را که مطابق حوت و حمل [illegible]
بسنت رت گویند درین فصل حاکم بلغم باشد و باد پیش دست
چیزهای زمخت بیشتر باید خورد و ماه چیه و اسار را کرشم رت
نامند و درین فصل که مطابق ثور و جوزا بود حاکم صفرا باشد
و پیش دست باد چیزهای تیز بیشتر باید خورد و ماه ساون و
بهادون را که مطابق سرطان و اسد باشد برکهارت خوانند حاکم
باد بود و صفرا پیش دست چیزهای ترش بیشتر باید خورد [illegible]
آسن و کاتک را که مطابق سنبله و میزان بود شرد رت [illegible]

تیز و سرد تر و حسیر ایجوین و بلغم و یرقان و ورمه و سوزش و
و تباجی تبید و غثیان را زایل کند و بحکما چنین میگویند که
هر که هر روز سه بهر سیر این کوهر اعماری با آب خاد را بدو
از مبالغه است و خواص آن [illegible] تیز و کرم بود و چهره را روشن
سازد و باد و بلغم و قولنج و درد سر زود بنشاند و هضمی
دهد کبد و طحال بخشد [illegible] و این بره و قیماست که می بندند بر کمر
بخار دارد و هر کدام بسونگرت یعنی لغت هندی نامی علیحده دارد
مرد و نیز و کرم بود کرم شکم و امعاء و غره و دریا باد و سفید را
از جمله بسیاری دانند [illegible] سالک بخته خورند زخم و ترش
باشد بلغم و علتهای باد و بلغم دفع کند و مزه دهن خوش سازد
و اشتهای طعام آورد [illegible] اوراجوره نیز خوانند تلخ و تیز و کرم
بلغم و بواسیر و خارش بدن را فایده بخشد [illegible] سرد و
و تیز بود و بلغم و باد و زخم و ریشها و خارش و زهر را نفع کند
و قابض باشد و مقوی بود [illegible] اکثر براند که آن بهمن سفید است
تیز و کرم و تلخ و بدبوی بود قوت بدن دهد و سر فرو رود
و ریشها و علتهای کهن را نافع بود [illegible] باصره را مفید است
تخم بسوخته و بهم زخمها و ریشها و علتهای چشم را دور کند

[illegible] آفتاب [illegible] که آفتاب باشد
[illegible] و برزد تلخ
و کرم بود بلغم و درد های [illegible] و تلخ و [illegible] و اشتها آورد [illegible] سیرین و تلخ
دهن را سوده سازد و خون [illegible] و اشتها آورد [illegible]
سرد بود و خون و بلغم و سوزاک و اشتهال را نافع است
از جمله مسکات تلخ و تیز و ملک کرم بود و اشتهای طعام
دهن بخوشبو گرداند [illegible] و ان در
تازه است تیز و کرم بود و هاضم و مقوی سینه بود کبوش
وی شیرین و سرد باشد اما س و علتهای خلط و بلغم دفع کند
انجوان نا نخواهیت تلخ و تیز و کرم بود باد و بواسیر و بلغم
و درد شکم و تلخ و کرم و قی را نافع است و مسهل بود و صفرا را
کند [illegible] تیز و بسیار کرم بود باد و علتهای سینه و بلغم
و درد مفاصل را نافعست و صفرا زیاده کند [illegible] بر روی آب
دریائی که مغرب رویه هند است بهم میرسد [illegible] تیز
و تلخ و سنور بود باد و بلغم دور کند و بدن کرم سازد و صفرا
بفزاید و قابض بول و شکم بود [illegible] و ان کوشش باشد تیز
و کرم بود سنات مثانه بر زاند و بدن را [illegible]

و در کواید و نفخ آورد و در اخلاط صفرا بود و باد بیفزاید و قوت
تن را مدد دهد و خون بسیار تولد کند و چون نارنج بپوست کنند و بخورند
زود هضم کردد و باید که باد بخان نارنج نخورند که خواهند پیرنده
اول چوبی تر داده آتش بر زند آنگاه بکار برند و اگر بیماری صفرای
مزمن بخورند و ادمان و بسیار خوردن آن مضر است و قوت باه
قوی گردانیده که ریئس الحکمای عصر و قبر بود شنیدم که باد بخانی
که از نارنج سازند باشد و صحت شدید هیچ وجه نباید خورد
که کاهو تولید باد باشد و نفخ کند و امراض صعب بدهر پیماند
و آن فعل است کرم و خشک است هضم طعام کند و
بلغم بسیار دارد و کرم شکم بکشند و قوت جماع بیفزاید
و چشم روشن سازد بیخ تلخ و تیز و کرم و خشک و قابض
و هاضم و دافع بلغم بود خون فاسد را باصلاح آورد و تخم آن
میخشک است بول براند و دافع باد و بلغم و صفرا بود و تبه
جذام و ضیق النفس را که از غلبه بلغم باشد نفع بخشد و سیلان
منی را ببرد و آن بلاد راست تیز و تلخ و زخت و کرم بود
کرم شکم و باد و سیلان منی را نافع است و میوه او شیرین و
بود و اندک کرم بود بلغم و دمه و کوفت بدن و نفخ و قبض و درد

و کرم شکم کند و بیخ خشک باسفند و سرکه بیاورد کند هر آن
مزمنه را زایل کند و صفرا را که از نارنج تولد کند و بیماری
قی سودا و اشها پدید کند و خشکی و حرارت بشوراند و نفخ نماید
و درد نفخ صفرا فی شهوه و تغیر باسفند و آن نوعی
بود سفند و سرخ و هر دو تلخ و تیز و کرم بود و اشها آورد و قوت
تازه و سبز و بیرا کویند و نه درهم آب او باد و ارزه و لقوه و
بخورند خبث بول دفع شود و اگر بیخ بیکبر بسفید که از نوعی
از سرخ بود در سایه خشک کرده و با آب بیاکاکنند بسایند و
کنند موی بلک که ریخته باشد بروباند و دمعه را بسازد
و چرب چشم ببرد و پشر درد و اهایج وی معمول است
بادهبه کیاه است تلخ و تیز و هاضم و قابض باشد صفرا و
خون فاسد ببرد و بسیار نفع بود بهترین نوع وی
بود خرد و بزرک را آنول و تزوز خوانند و بهترین
آنول و بهترین تزوز نامند و آن سناست تلخ و تیز بود و سهل
بود بت و برص و بلغم امعاء و هو را دور کند و از جمله ادویه
مسهل است و اکر شیره آن را سه هفته سه توله با هم و زنجبیل
کیخد بخورند سوداک را دفع نماید

کل م

بدن و صفرا و بلغم و حرارت و امراض [illegible] کرم [illegible]
و سرفه و [illegible] آرد و جامون [illegible]
[illegible] و قوت بدن [illegible]
و حرارت [illegible] دفع نماید و قسم دیگر از جامون
باشد که آنرا جامون کوچک گویند و آن زمخت و شیرین و قابض بود
سینه و امراض حلق را نافع باشد منی افزاید و فربه سازد و بلغم
و صفرا دفع کند و خوردن جامون نباشتا منع است **چار** میوه
چار منی افزاید ترش و شیرین بود و مغز آن که به چارولی مشهور است
چرب و شیرین بود و منی افزاید صفرا و حرارت دفع نماید و خوردن
آن نیز نباشتا منع است **جای پهل** و آن جوز الطیب است تیز
و زمخت و [illegible] بود هضم باشد باد و اسهال و سیلان و منی و
امراض حلق را دور کند و سرفه و زکام را سود دهد و اشتها پدید
آورد **جوزی** و آن بسباسه است تیز و تلخ بود دهن را پاک سازد
بلغم و گرانی بدن را دور کند و سرعت انزال بر طرف سازد **جالا**
بکهن چون بسایند و بر برص طلا کنند بجوشد و خوب شده
برنگ اصلی آید لیک بعد از مدتی باز عود کند **جائی**
گل است تلخ و سرد بود دانهای که از حرارت در دهن پیدا شود

دفع کند

دفع کند و گل او [illegible] دور کند [illegible] کم بود باشد
جوزی گل است [illegible] و صفرا و [illegible]
دور نماید و جوی بر چهار نوع است [illegible]
[illegible] تلخ و سرد بود صفرا و بلغم [illegible]
جنبیه گل است و آن درختی است معروف و مشهور و [illegible]
معجز بود از از توصیف گل آن عاجز و [illegible] تیز و تلخ و سرد بود و حرارت
دور کند و قسمی از آن می باشد که او را [illegible] میگویند
و آن گرم و تیز و منور بدن باشد و [illegible]
طعام ببرد باد و بلغم دور کند **جاشنون** و آن قسمی از گل بود و
دو نوع است سرخ و سفید مایل بزردی تیز و گرم بود قی آورد
و کرم معده پیدا کند و موی سر و ریش که از علت داء الثعلب ریخته
باشد برویاند **جنبیلی** و آن گل یاسمین است و در خواص مثل
جوئی بود شیره بیخ آنرا چون با شیر گاو بخورند حبس بول بر طرف
شود و یاسمین گرم و خشک است بلغم را بگدازد و دماغ را از رطوبات
پاک کند و روغن او درد مفاصل را نیکوست **جهاو** بفارسی
گز و بعربی طرفا گویند در کنار نهرها روید و یک قسم دیگر جهاو
خاردار می باشد که آنرا کانتی جهاو و کانتی سیری نیز خوانند

کنار نهر کنند و در زیر کنند تا آب آن را فرو گیرد و بعد از آن آن را بکوبند
چهل درم زنجبیل و دو درم افتیمون بیامیزند و بیخته بخورند
مقدار یک مثقال و آنرا اطفال بخورند قوت بسیار دارد بخورند
نیرومند و هاضم و مسهل خوب و صفرا و بلغم را نافع است بوقت
اشتهای طعام زیاده کند و بر اثر آن تخم صفرا و بلغم را نیک نافع
نماید و تخم او مسهل بود سنبل الطیب سنبل رومی
طبیعتش گرم و مزاجش تیز بود و بوی بد بدهد جمیع علت
را نافع بود و زیاده گویند اقسام علل را مفید است هیچ مرضی
نیست که جهت ازاله آن مفید نباشد و این از قدرت قادر
جل جلاله عجیب است و آن شیطرج است گرم و تیز و زود هاضم
بود بعد از هضم نهایت گرمی کند و مایل تلخی باشد و آماس
و بلغم و باد و استسقا و خارش را نافع است جزایر سرخ و ویرا اگر
با انیان یعنی ادویه مصلح بخورند بسیار نافع است بدن را
خوش دهد و زیق را به بندد و این قسم در کوهکن پیدا شود
جوز بفتح جیم و کسر واو و خ فلفل کرداست خاصیت آن اندکی
کمتر از فلفل کرد باشد جوز خ دو نوع است خرد و بزرگ شیرین و
زمخت و تیز و گرم بود اشتهای طعام باز دید کند و قولنج و بواسیر

ودرد شکم

قوه هاضمه را قوی گرداند و قبض طبع و سرد و خشک را نافع است
دارد جوز ا بوزینا یعنی جوز هندی و جوز مقشر بود و بهترین
نوع او رسته باشد و آنرا بفارسی نارگیل گویند جوز
یعنی تخم
نیرو دی طبیعتش گرم و رطب بود بیخ و تخم و خورش اصفرا و باد را دور کند
آن و مغز آن باد بسیار دارد و بهلت بواسیر و سنگ مثانه بسیار مضر بود و تخم
تخم او از با قلی خرد بود مقوی و مغری است شیرین و سرد و تر
و در هضم بود بدن را درشت سازد و منی افزاید و حلق را صاف
سازد و شکم را کوجلت کند و تقطیر البول و صفرا و بلغم و اخلاط
یعنی و سرفه و درد سینه و امراض حلق را نفع نماید
وآن اصل النوس است و بیشتر شهرت به مدهلی دارد و بیاتیه
حرفت و خوشش دهان را دور کند جوز ناد و آن بورا رسنی است
تیز و گرم و مسهل و دافع بلغم و باد بود و استسقا و بلغم معده
و درد شکم و سنگ مثانه و تقطیر البول را نافع است
وآن ماهو بدانه است
تهمت عجز
که جمال گوته بزبان هندی تیز خوانند
تیز و گرم و مسهل بلغم و صفرا بود اشتها آورد و بلغم سینه و
معده و استسقا را دفع نماید جوز یعنی زیره دو نوع بود
سیاه و سفید در خواص سهل باشد تلخ و خوشبو و سنگ و گرد

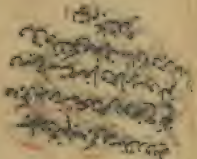

نافع گردد و دمن را ان سازد یا کبر بوآنه عجمی الراکه است
دو قسم بود یکی را برگ مربع دوم کی را مثلث هر دو کی نابی برد و تشنگی
و ان را بود و دمن خوش بوی سازد یا هم تر تر و کم بود و سرد
دهن را قابض دارد و باد و بلغم و درد سر و امراض کبد چکاند بود زهر را دافع
کبد باشد و آذ قراست ریخته و سرد و چرب باشد و بلغم با
و صفرا بود دیتها و خارش و زخمها را نیکو سازد بادرنجبویه
و این چهار نوع بود سفید و زرد و کبود و سرخ شیرین و سرد
باشد
باشد و صفرا و بلغم ببرد و بعضی را ند که قوت انسان کم کند
آنیسون آنه کل است خوشبوی محتد و سرد بود صفرا و حرارت
و تب و دیوانگی و خفاق و قی را نفع بخشد رام سرو ریشه
آن اندک گرم و تر است و در محتد بود صفرا زیاده سازد دافع باد
و بلغم بود و این در مالوه میشود ران کشنیز یعنی مصفر
جیکلی تلخ بود بلغم را دفع کند و اشتها پدید آورد رومی رومی و آن
مصری کا واست تیز و تلخ و دافع بلغم و خون فاسد بود و قسم
دیگر باشد که آنرا رومی باسم ماد خوانند تلخ و تیز و گرم
بود بلغم و باد دفع نماید و دانهای حرارت بنات سازد و چهره
را صفا دهد کبد بوتی و آن خصر هندی است و بهترین وی ادست

کدر

که در کوکنار و تخم و برگ آن هست از شیر و طبیعت هاند و تند شیرین و
و تخم و شیره بوته با شیر زنان را افزاید و شیر و هضم و
وقی و خفقان و اسهال را ببرد بزرگ بزرگ را
و شابات تر باشد و در زمستان کوهستان خشک و شاداب
جاها میشود و خوبش آن بود که زرد رنگ باشد بطریق غلیان
و ضج ماده بسیاری علتها را دفع نماید و درد جگر را نیکو
باشد و سدها بگشاید و چون برجوشانند با لذت سود دهد
حتی جوشش و جراحت صفرایی را و رنبوند چینی را اگر با مسکه
با سپاد دهند و تا دو پهر از آب بازدارند شکم را براند و با یاسا
و چون بعد طعام قدری از بوند یا بآب یا کلاب بسایند خورده
هضم طعام کند و قوت شکم دهد و فم معده را از فضول پاک
کرداند و ازاد و بیکبار است روبه یعنی بقره و آن تخم و
و چرب و مسهل و دافع صفرا باشد و بقره خوبش آنست که چون
بشکنند یا در آتش کنند یا بر محک زنند و یا بر خاک مالند
سفید بود و در زیر چکش نرم باشد و نشکند و سنگین بود و با
که پاک کرده و کشته بخورند والا اشتها ببرد زرن و آن الماس
جامع هرشش مزبود فرح بخشد و وی را سخت سازد و لرزش

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] درخت وی مسکر بود سنجی

و آن اشجاره است تیز و گرم و سریع التاثیر بود باد و بلغم و نفخ

و قولنج و علتهای شکم را دفع کند سهنجنه آنرا سرکوه و سنکوه

[illegible] سه قسم بود زرد و سیاه و سفید تلخ و تیز و گرم

و [illegible] باشد باد و بلغم و علتهای دهن و ضرر دانها

[illegible] و گرانی بدن دفع نماید و باصره را روشن

[illegible] سهنجنه بهتر از برگ بود اگر بیخ سهنجنه را کوفته

[illegible] و مع شیر گاو بنوشند حبس بول که از سنگ مثانه

[illegible] اشتها پیدا کند ستاوری و آن بوزیدانست

دو قسم بود کوچک و بزرگ و هر دو شیرین و تلخ بود منی بیفزاید

و صفرا و باد و بلغم را قطع کند و در رسایین ستاوری بزرگ

داخل کنند سهاکه یعنی دارا شکنه تیز و گرم بود بلغم و سرفه

و تنگی نفس را که از غلبه بلغم باشد دفع کند و باد و بلغم

خصوص

خصوص بلغم شور و نفخ دور کند و اگر بر آتش بریان کنند و مساوی

وزن باجره و قند هندی آمیخته کوفته حب سازند و هر روز

ناشتا مقدار شاقت بخورند دو سه مرتبه

اطلاق واقع شود و مفید باشد بقولنج و سپرز و سرفه و ضیق

نفس و امثال آن مجرب مالف کتابست قریب به بیست روز

بلکه یکماه باید خورد و اگر بیابی سوا سد خورد یک روز یا دو روز

جهت استراحت طبیعت تعطیل کرده باز بخورد [illegible]

بالکلیه زایل گردد و پرهیز بکوشند و چیزهای [illegible]

نخورند و این دوا مخصوص حکمای هند است [illegible]

برده اند و همین ترکیب جهت ثقل و گرانی فم معده [illegible]

اما بعد از خوردن طعام چون یکساعت نجومی [illegible]

شب نخورند و بالای آن چیزی نخورند مگر آب که [illegible]

تجویز کرده اند سنبل کبار یعنی سم الفار و آن جمیع فلزات [illegible]

و تب لرزه را زایل سازد و بلغم و باد در ابدان نگذارد و ضیق

النفس اسب و آدم دفع کند و مجربست سنبیب و آن مطلق

صدفست خواه دریایی و خواه نهری چون آنرا سوخته خاکستر کنند

و با دوغ بخورند اشتها آورد و بدن را قوت بخشد و قولنج [illegible]

را مفید باشد و بهترین آن سفید مهره است که اهل هند سنکه
گویند سنکه است در غایت نرمی و رخشانی بود و بعضی
برانند که سنک جراحت که اهل هند سنک دهاز گویند همان است
بچون او در هر دهانی که چوشته های صفرا و ریاحی کند مخفف
رطوبات معده و امعا باشد و صدر و دهانها پیدا شود
تلخ و شیرین و زمخت و قابض و دافع بلغم و باد بود و بواسیر و
جراحتها را نیکو سازد سیندک غصاره آن سکر بود سیوداش
بهم بخته شده زمخت و شیرین بود بلغم افزاید و فربه سازد
و صفرا را دفع نماید سیندبل دو نوع بود خاردار و بی خار
بی خار نافع و خاردار است که از کانی سیندبل و کانی ساتوزیر
خوانند و آن شیرین و زمخت بود و لزج و جهت قوت باه و ازدیاد
منی مهزار این دوائی بناشد در مقاله مرکبات معجون سیندبل
بخواص آن مفصل نوشته خواهد شد از انجا معلوم خواهند
و اگر بیخ سیندبل را بطریق صندل سایند و قدری شکر تری داخل
کرده مدتی هر صبح یک پیاله آنخوری کسی بنوشد بی نهایت
صاحب قدرت گردد ساتوه نوعی از جوب است اهل هند نان
قحط ایام از آن پخته بخورند خون را خشک و تن را درشت کند

و صفرا را مسهل است ساپودر بیخ آنرا در آب دهند تا بسیار شود
بیاشامند و اگر با شکر بیامیزند بردل زند قبض کند و بیهوشی
آورد یعنی تنک طبرزد سفید او سرخ خوب صاف کرده بقوت
سنی بیفزاید و باصره را قوت بخشد و دهان خوش مزه سازد و
اشتها آورد و لطیف بود باد و صفرا و بلغم را قطع کند و دیرتها
و قبض را دور کند سوف و آن دو نوعست نر و ماده نر آنست
که بارآور نباشد و ماده بارآور بود تیز و تلخ و گرم و زیر مضم
باشد بلغم و آب رونده از بینی و خون دانی حیض را دافع است
و آب که دائم از فرج عورات میرفته باشد و قبض بود و گرم
و زبان میرا نافع سنبل دو نوع بود سفید و کبود سفید تیز و تلخ
بود علتهای صفراني را مفید است قوت باصره و زیاده کند و
چون ویرا سائیده بر بدن طلا کنند و مداومت نمایند بخشد
سنا نوعی شیرین و سرد بود علتهای که بواسطه قبض شود
دفع نماید و صفرا و تشنگی و کرم شکم را دور کند و این بسیار
زهر کشنده بود و همین ساتودی را بیکهیزه و بنرنوا نیز خوانند
که کژدم است مسیر از ادویه اهل هند است مانند بادام کاغذی
اش را بپزند و بخورند و آن دو قسم بود یکی پهن و دراز و دیگر

موزنست

بلغم

وانه نفع قوی الاثیر و موافق و اصلح جشم زاد و زکه هو ی با اعتدال
روغن بنفشه کا آنوی و آن کهن تر است دو قسم بود و هر دو در
جوش ساختن بنفشه کنند روغن زرد و آن نیز از بنفشه است
زرد و هم چنین هیچو نیلوفر بود روغن گل و آن تخم معصفر است و در
خواص مثل بذر الکتان باشد که الیی گویند و گفته شد و باید
دانست که جمیع غالیها چون کهنه شوند بهتر باشد الا کندم
و جوز و ماش که نو و کهنه هر دو یکسان بود روغن کنجد کنجد جوید
جوز را بسستی آرد و خشک باشد قبض نماید و مضر بود بر
حلیم روغن کتان و از میوهای مشهور هندلست بطریق شکنه کو
بود چون بشکافند اوراد میان دانهای شیرین لزج بیرون آید
قابض و نیز هی باشد و تشنگی و حرارت فرو نشاند و دیر هضم است
مصلح تخم وی بود بارد بعد خوردن کهل تخم وی را بر آتش بریان
کرده بخورند که کهل بزودی هضم شود و خوردن کهل نیز نشا
منع است بسیار مضرت رساند کوکنار میوه ایست می خوش
مثل نارنج است بغایت لطیف و راسته بود از خورد لش
دل نزند مزه اناراردستان دارد دافع مادو بلغم و صفرا باشد
و هیچ مضرت از و متصور نبود استلاد فع نماید و تن فربه کند

و جوز را نرم سازد و بستگی سینه بگشاید و غشیان و قی نشاند
و حرارت دور کند و سوزش مطبوخی دارد دفع نماید و این در ممالک
لکنوتی که بکاله گویند خوب خود کهنه شود و بعضی روغن ستر
کرم و راست و حکمای هند بر سر تخلیص مزه روغن مباحثه بسیار
کرده اند و آخر بعجز اعتراف نموده گفته اند که جامع جمله فرحات
اما محسوس نیست مگر شیرینی و بهترین روغنها روغن کاو است
روغن کاو قوت بدن بخشد و منی افزاید و دافع باد و بلغم
و صفرا باشد و کوفت بدن و درد سینه ببرد و منضج اخلاط
فاسده بود و اشتها پدید آورد و پر نفع است روغن گاو آدمی را
آهسته کند و باد و بلغم دفع نماید و اگر با شیرینی نباشد بخورند
صفرا نیز فرو نشاند و بواسیر را نفع کند زیرا که هم تلیین بخشد
و هم قبض نماید از بن سبب بواسیر و سنگهرنی یعنی دزیر دادن
نماید روغن زرد که وضیق النفس را مفید است روغن مرغ آماس
و امراض فرج زنان و رعشه اعضا دفع کند روغن شتر باد و بلغم
و قولنج را بسته سفا یر طرف سازد روغن اسب در هضم بود باد فتر
و روغن جون مرخی معده است نشاید که در هوای تابستان بیاشامند
خورند و همچنین کسی که علت احتباس داشته باشد نشاید که بسیار

بدن و دمویه ریشها و بلغم را دور کند دندان و بخانت کرجون
دست باو رسانند بر کهای خود را دهم کند و از هیر سب آنرا
لجالونا مند جرکه بهندی آنج یعنی شرم و حجابت چون
از هر سیلان دست بکار خود را ام اردهانا که حجاب میکند
و لوخود بطریق شاما و استجلوست و این دارو حجة دفع خون
بنکم عدیل و نظیر ندارد شخصی که هر روز یکتولچه افیون میخورد
اینها لدموی بهمرسانید از خوردن شیره این دارو صحت
یابد لاکل نیز و کرم و مسهل بود بلغم و باد دفع کند
فیحل الباسله بیندازد و ریشهای معده و امعا را نافع است
لاله نیز و نیخت بود خام آن دافع بلغم و صفرا باشد و لاله
خام آنست که هیچ از آنرا نجوشانیده باشند و رنك از وی نگرفته
لوبده دو قسم بود یکی را لود مطلق گویند و دیگر را لود سفید
نامند و هر دو نیخت و سرد بود باد و بلغم و خون فاسد
دفع نماید و باصره روشن کند لوناکه نمك است اندك
شور و بسیار کرم و سریع التاثیر بود صفرا زیاده کند قولنج
و درد شکم را دور سازد لعشر و آن سیر است کرم است در درجه
سیوم دو قسم بود سفید و سرخ کرم و تیز و لزج و ثقیل و شیرین

وسریع التاثیر

و تخریم التاثیر هر دو بدن را نور و قوت بدهد
و منی زیاده کند و حلو و رنك و باصره را نیکو سازد بود و استخوان
شکسته درست سازد و اشتها را تیز گرداند و قولنج و ریاح
منی و باد قوی و قبض و علتهای بلغمی را نافع است و آنرا بعد
از روز و سرفه کهن دفع سازد و مادین باشد و درد دفع زهرها
قوام مقام تریاق بود هم با کل و هم بطلا و سیر مضر بود بصفرا
سرد کرده را بیماه کند مصلح روغن و ترشی است لحما شیرین
و سرد و قاطع بلغم و صفرا است و از جمله ادویه پر نفع است اگر
عقیمه خورد حامله گردد لبسو ترش و تیز و کرم و نفاخ
باصره را سود دارد قولنج و سرفه و بلغم و عفونات را نافع است
و زهرها و بی آنست که برد رخت خوب بخته کردد و فارسن نباشد
لامجدن تلخ و شیرین و سرد بود باد و بلغم و حرارت و درد شکم
و تب را دفع نماید لوه یعنی آهن و آن دو قسم است یکی آنکه
از آن زنجیر و قفل سازند و آن زبون بود دوم آنکه نیکو باشد
از آن شمشیر و کارد و امثال آن سازند لاجورد و آن چوبی است
و سرد بود صفرا را دور سازد لوبان خوشبوئی بسیار دارد
اگر بجویند بلغم و علت سر را ببرد و رخت چشم و باد را دور کند

وحلل نزع کوبد بیاورد وقد در اجسام لطیفه رساند یعنی مسهل
باشد بخته بسیار نرم کند وریح غلیظ را مدرّ باشد وآن
دو قسم بود یکی آنکه آتش نه پخته باشد وآن را آسو نامند واین زود کمتر
ضعف اگرچه حرام نیست لیک استدّه مکروهات باشد دوم عرقی
وآن خود در کیش ایشان نیز حرام است وهر دو قسم کرم وتر
وملین بود وهرچه سنجد کرده از مفاصل وغیر نرم کند وباد
وبلغم دفع نماید ومولد صفرا باشد وسینه وسینه از اخلاط
پاک سازد وسریع الهضم وسریع التاثیر بود وخون را بجوشش
آرد وجمیع حواس را خوب باشد وغلیظ وبول بقاعده دفع کند
خاصه آنکه از قدهندی ساخته باشند وآسوی مویز کهنه
شده باشد بهتر از قدی بود طبیعت را بقاعده نگاهدارد
وسرفه وبواسیر وسنگ مثانه یعنی ذرب وحابس بول وباد
وبلغم دفع نماید ماشورد ونوع بود سیاه وسبز اهل هند
سیاه را ماش نامند وخواص علیحده قرار دهند شیرین وچرب
وکم وبیش بود وبلغم افزاید وقوه نسازد وسبز را مند
خوانند منک زحمت وسبک وسرد باشد باصره را روشن
سازد واندک نفخی باوی بود بلغم وخون باصفرا دور کند

وصاحب

وتصاحب الاسباب کوید منک نزد بعضی سهرد وخلط را بارد
ونزد بعضی بمعتدل قریب تر وبر هر تقدیر قابض قوی است اما چون شاید
وآب او را بخورند طبع را لازم دارد وبغلیظ لطیف نماید زیرا که گاهی
بود وموافق مزاج بیماران خواه صفرایی وخواه بلغمی باشد وچون
منک با برنج بپزند کثیر الغذا ودیر هضم شود خاصه که با روغن
خورند ودر ذخیره منک را از جمله اغذیه لطیف شمرده وگفته
خون صافی تولد کند وموافق بود بکسانی که حرکت ورزیدن
کنند یا حرارت غریزی ضعیف شده باشد چنانکه کسی که تبها
برآمده بهرشته باشد وکسی که خواهد در تن او خلطی تباه کردن
باید اختیار کند مسور یعنی عدس نزد بعضی معتدل است
در گرمی وسردی ونزد بعضی سرد است وبا قابض خنک است
وقابض معده را بد بود وقاربکی چشم آورد ومضعف قوت باه
باشد خون غیر معتاد زنان را باز دارد وادرار بول را که از حرارت
باشد نفع کند وامراض صفراوی چون آبله اطفال وریشها و
بثهای سخت واسهال وموی را نیک باشد لیک خون را غلیظ
سازد وسودا انگیزد ودماغ را فاسد کند وخوابهای پریشان
آرد وچون پخته عدس مانند خود ملین باشد مکنا مثکنا

[illegible]
بلغم باشد [illegible] و آن را هلیله نیز گویند و گذشت [illegible]
[illegible] عبارت از هلیله است دو قسم بود سیاه و زرد سیاه را
هلیله زنگی نامند و آن در اکثر ممالک هندوستان شود دوم
زرد و زرد باز دو قسم بود یکی را هلیله زرد گویند و دوم را هلیله
اترادی و کابلی خوانند هلیله زرد نیز همه جای هندوستان شود
و در ادویه و تراکیب چندانی بکار نیاید اصل هلیله اترادیست
آن از کوهستان سوالک که شمال رومیه هند است و تا کوهستان
هماچل کشیده خیزد و زیره سیاه که در خواص و مزه قرین زیره کرمانی
نیز در کوهستان مذکور بشود و هلیله هر چند بزرگ و سنگین
باشد که در آب فرو رود و خوش رنگ و دراز باشد بهتر است
و اقسام هلیله شیرین و ترش و تلخ و زمخت و معتدل بود دافع
باد و بلغم و صفرا و منضج و محلل و مسهل و دباغ معده و امعا
فتبارک الله احسن الخالقین باعتبار شیرینی صفرا فرو نشاند و
باعتبار ترشی باد دفع نماید و اشتها آورد و منزج باشد و باعتبار
زمختی بلغم قطع نماید و در باک بهت مسطور است که هلیله
اترادی درد چشم و بینی و حلق و سینه و علت خلفه و ذرب و سحج

امعا

امعا و ذهبر و سوزاک و قی و غثیان و سرفه و دمه و بول و نفخ
شکم و قولنج و کم اشتهای و جمیع امراض خواه بادی و بلغمی
خواه صفرائی را مفید است و هلیله هر چند نو بود بهتر باشد
و علامت کهنگی آنست که چون در جامه کرده بمالند رنگ او فرو
شود و پوستش بریزد و اگر هلیله بصفات مذکوره نباشد فواید
که گفته شد بظهور نرسد و اگر خواهند که منافع بسیار از هلیله
عاید سازند در فصول سته باین نهج خورند در فصل گرشکم
هلیله را با قند هندی بخورند و در فصل ورکها با نمک [illegible]
و در فصل سرد با نبات و در فصل هیونت با زنجبیل خشک
و در فصل شسترو و سنت با فلفل دراز و شهد و باید دانست
که قوت هلیله تا یکسال خوب نماید و هلیله را در لغت هندی
هردی و هرینکی نیز گویند و هلیله مضر بود بزنان حامله
هرتال زرنج را گویند تیز و گرم و چرب بود

[illegible]

مقاله دوم در مرکبات مشهوره

واین مقاله مشتمل بر پانزده باب است باب اول
در مفرحات باب دوم در معجونات باب سیوم
در جوارشات باب چهارم در اقراص باب پنجم
در حبوبات باب ششم در سفوفات باب هفتم
در سنونات باب هشتم در روغنها باب نهم
در مطبوخات باب دهم در اشربه باب یازدهم
در مرهم وضماد وطلایه باب دوازدهم در حقنه
وشیاف باب سیزدهم در غرغره وسعوط باب
چهاردهم در رسایین مفرده باب پانزدهم در رسایین مرکبه
بدانکه حکمای هند در اصل مفرح ومعجون وجوارش که بکار
بندند چه معتقد ایشان آنست که در هوای هند معجون وغیره
ترش می شود ادویه کوفته بیخته را باشد آمیخته در لحظه باید خورد

وقرص

وقرص را بری نامند وحب را کولی وسفوف را پهکی وچورن
وسفوفی را که یکی از ادویه آن آتش دیده باشد پاک خوانند چه
که پاک پخته را گویند وسنون را دانت چلنه ومسی نامند وروغن
حبوب را تیل ومطبوخ را کاره واشربه را آسو ومرهم وضماد
وطلا را لیپ وحقنه را ومن وغرغره را کل کل وسعوط را ناس

الباب الاول فی المفرحات

مفرح دلکشا که ملا
رستم جرجانی جهت مرتضی نظام شاه والی احمدنگر ترتیب داده برای
دفع خمار شراب ودرد سر مفید است وامراض سودای وبلغمی دور کند
ودل را تقویت دهد ونشاط افزاید مفرح معتدل بود اجزای
زنجبیل فلفل کرد شیطرج بهادر موته چهر کپور کچری
چلیره دیودار چوپرا برمی فلفلمور بیرنج ناکیسر ستاوری
تخم کشنیز اسکند هر کدام دوازده تانک قلنفر فلفل دراز
کبابه دارچینی مصطکی رازیانج کنتونه تخم آجموده
باله سفید گل سرخ گل سیوتی الاچی دهنکره گل جای
وگل جنبیلی در سایه خشک کرده گل دهاق جهو عود اکر
قسط خولنجان هر کدام چهار تانک ریوند عاقرقرحا
تخم خطمی گل نیلوفر پوست بیخ کاسنی تخم کاسنی

هر کدام دو تانک کل بیست تانک موجود میباشد بلکه آنکه
تیل انجیر بان هر هر کدام یک تانک میباشد بعد هر یک
نخود توله پوست تربخ غوره لیان خاک کهری موسیلی سیاه
موسیلی سفید راجهلس صندل سفید صندل سرخ
کاوزبان بهمن زرد مهر کدام سه تانک کاهو تخم نیم تانک
خیاشنبه تانک کدو مغسول چهار تانک سیاب مصفا
نیم تانک مشک چهار تانک عنبر دو تانک زعفران شش
تانک چهل تانک حاجی فروش یک پوچنانکه درهم است باید
چندان عسل و یک دو نیم چندان قند هندی کف کرده قوام داده
بسرشند و نزد اکثر حکمای هند شرط است که در مرکبات مثل
سفوفات و معاجین و اشربه و لعوقات و مطبوخات و غیر
اجزا را جدا جدا بکوبند بعد ازان بکجا کرده استعمال نمایند اما
بعضی گویند که اگر بکجا بکوبند قصوری ندارد و تفاوتی نیست
هر دو مساویست و در کتب متقدمین ایشان مسطور است
که معاجین را با قند هندی که با آب نرم کرده باشند یا عسل
خام بسرشند و بر آتش نگذارند لیکن حکمای متاخرین ایشان
چون با اهالی اسلام محشور شده اند و مشاهده میکنند که اکثر

چنین معاجین را تمام مخصوص است بخور میکنند که آتش ملایم
قوام داده و کف کرده بسرشند و قوام داده مراد است جمله خواص
خواص اشیا مفوض بحکمت قوت باه فی نظر است و اشتهای طعام
پدید آورده و غم زایل سازد و نشاط افزاید اجزاء آن تخم چینی
دارچینی بهمنکره موچرس سداوری اسکند
موسیلی کل دهان بالهٔ سیاه بالهٔ سفید سنبل الطیب
تخم کشنیز بادیان هر یک شش توله بسباسه قرنفل
کرفس کتونه پترج مالکنگنی سلیخه جهلاره
فلفلدراز زنجبیل فلفل کرد الایچی زرنباد یکدهه
هر یک چهار توله فلفل دار عاقرقرحا هر یک دو توله
جوز الطیب یکتوله بنک آنقدر که خواهند همه ادویه را کوفته
و نخته با عسل قوام داده بسرشند الباب الثانی فی المعاجین
معجون لحیا لو جهت قوة باه و تقویت اعضای رئیسه
نافع است اجزا بیخ بجالو بیخ اونت کتانی موسیلی
سیاه ریش بز مغز تخم کوبخه دارهلد مساوی
سوده بوزن آن شکر تری کنند و بقند معجون سازند و
هر روز زائمه تولهٔ با شیر خام بخورند که یکدرم از اصل ادویه

هرکاه در نشره اجزا را
بر ساخته خشک سازند
آنرا دهند که بها و زن کرده
و پیش بر نامند
من مقرعه

خورده شود مجون کاکنج خمیرش بوده که اندر تحریر آید مجون خشخاش
خشک را کوبند و مجوز مید سازند و سه بها و زن از نشره تخم
خشخاش تازه دهند و هر بار خشک کنند می باید که شیره تخم خشخاش
سه بار بوزن خسک خشک باشد بعد عاقرقرحا و قرنفل داخل کنند
و بوزن مجموع شکر کرده معجون سازند و هر روز بیخ درم با شیر
جوشیده بخورند و مداومت نمایند و در ابتدا یکهفته کدخدا
کردند و این حکم در جمیع معاجین معتبر است مجون شکر اندام
آورده و آلت را قوی کرداند و اکر روزی مجامعت نکنند از ان
بیخ کیکر، کنکی، بیخ بهایخ، بیخ کونجه، بیخ کهر
بیخ زنکنی، همه مساوی کوفته مجون سازند و هر روز بهار چهار
درم بخورد و بالای آن شیر کاو نیم سیر بکند مجون موسیلی
چهره سرخ سازد و قوت باه بخشد و آلت را قوی کرداند موسلی
سیاه، موسلی سفید، تخم کونجه، تخم بهایخ، اتکن، صمغ
سفید، تخم کدر، عاقرقرحا، کبابه چینی، تخم سعجعه
آجوده، اسکند، بداری کند، ستاوری، ناکبله
دارچینی، دانه الاچین، طباشیر، فلفل کرد، فلفل دراز
سندهی، ناکیسر، جاپتری، هلیلج، تخم کرخ، قرنفل

تخم بهیلی، ماهیکنی، انیون، زیره سفید کوبیده بیاریان آب کرده
و تخته بوزن مجموع عسل کوهی اندازه و هموازنه سپیدروغن
باشیر کاو میش و اکر شیر موجود نباشد بیا میخورد و قوت باه چندان
حاصل آید که صفت نتوان کرد مجون تخم سیسبل مجونیست
که در تقویت باه نهایت موثر است اجزا موسلی سیاه موسلی
سفید، تخم کونجه، تخم بهایخ، تخم اتکن، صمغ سفید
تخم سیسبل، تخم کدر، عاقرقرحا، کبابه چینی، میداری
سوده بوزن مجموع شاهدانه کنند و با شهد مجون سازند
و هر روز دو درم بخورند مجون ستاوری بواسیر دمه و کرفتکی
بول و دم زیادتی و سیرز و قی و استسقا و جمله زحمتهای
حلق و سینه و کردن و درد مفاصل و درد کمر و درد مثانه
و کوله و ناکواریدن طعام و هضم غذه دفع شود و قوت باه
نیفزاید و اندام محکم شود و زردی بشره زایل کردد ستاوری
موسلی سیاه، موسلی سفید، تخم کونجه، خولنجان، دارچینی
تخم ترده، تخم کزر، جوز بویا، جاپتری، فلفل دراز، سندهی
زعفران، مستکی، اسکند، تخم اتکن، پترج، عاقرقرحا
زنجبیل، پهیلی، کبابه، دنیاک، کنکول، تخم کمان، دانه

کاوشیر بخلط بکجا کرده بجوشانند تا بقوام آید بعد از آب دهان

مذکور وقدری شنبلت دوای کنند

جوارش وکنیه

سیر بسته و نیم سیر جلغوزه و نیم سیر بیخ کوبخه نوزسا یکی
هفتاد درم. کاکرا سنگی پانزده درم. فلفل کرده ده درم نیم
کرده داخل سازند و بر هم زنند پس فرو دآورده خولنجان نرفل
دارچینی هر یک سه درم اضافه نموده بر هم زنند و هر شب وقت
خفتن نیم درم بخورد قوت ساقط شده عود کند و از غایت
عبرت تواند کرد مجوز کالبه تخم کوبخه سپستان کبهل کهنه
اسکندکلوی شملیت موچرس مجرده زمین سوسنی
سفید تخم مکماره کونکرو بیخ موز ستاوری آبجوده
اجوان ماش کنجد کشنیز مغلیتی ناکبلا بنهل
کبخد دشتی کچور جوز بویا غلک سنات بهارنگی کاکرا سنگی
بهنکره سندهی فلفلین زیره سفید زیره سیاه
چترلک الایچی دارچینی جهوک ناکیسر کجیپلی
موین تخم ستبالی بادشه پوست سنبل تر بهلا
را بر سوده ثلث مجموع ادویه کاسیر کند دو وزن مجموع شکر

سندهی نوع نخیل
عنبل ۱۲

هلیله بلیله آمله
تر بهلا خامند ۱۲

ترکیب کنند و باعسل قوام داده معجون سازند و هر روز نیم درم بخورند
و این معجون معتدل است و هر سا فصل توان خورد باید بالات
آن پرهیز چرب و شیرین خورند قوت تا مدت هفت و سرعت از زال
برطرف کند و فربه سازد و کهین روک و بواسیر و سنگ
و جمع اخلاط دفع شود الباب الثالث فی الجوارشات

جوارش اجوان جهت هضم طعام و قوت باه بی نظیر است بدان
مداومت نمایند اخلاط آن پونست اجوان آجمود تخم کدو
تخم شبت تخم ترب هر یک یکسیر جوز بزاز مغز تخم خربز
عود اکر هر یک هشت تانک مجموع کوفته بخته بنفوشه
وبد و سیر روغن با کیزه بمالند و بوزن مجموع ادویه نبات
یا قند هندی یا شکر داخل کنند و با عسل کف کرده دو وزن
ادویه قوام داده بردارند جوارش زنجبیل مستعمل جالینوس
الزمانی بماجی کوز دبشت جهت درد سنگ و ضعف معده و قراقر
و بلغمی که در فم معده و امعا سخت شده باشد و سوفه یا غشی
و ضعف بصر و سستی اعصاب و درد مفاصل و نقرس و عرق
النساء و جع رک و پی و درد سینه مفید است و درد قولنج و
درد کرده و نقطر بول و صرع و صداع که از سردی بود و امراض

که از بلغم و سودا باشد ایل سازد و مرطوبات دماغ
واتف کند و تبرات نخ نماید و بحق ایشان حفظ بخشد
وسنده بکشاید و غسل سه وکزند کی جانوران نافع بود و حیض
براند و وجع را سود مند باشد و طبیعت را معتدل نگاهدارد
وفربه سازد و بول را نیکو گرداند و بول بکشاید و معوق بجکو
وجع و فساد و وحشت دور کند و بوی دهان که از ثقم معده
بود برطرف سازد خفقان را نافع باشد اخلاط آن پوست اجزا
اگر ترکی. قسط. خولنجان. هر کدام دوازده تانك ایها را کوفته
بخته باشیره بهنکره تازه چنانکه رسم هندست نه بهاوند هند
ودرهم بهاوند شیره بهنکره می باید که دو وزن ادویه مذکوره
باشد و در هر بار در آفتاب خشك کنند بعد ازان این اجزا را
داخل وی کنند کای بهل چهل تانك. سارج پست ویك تانك
سنبل الطیب پست تانك. موته ده تانك. مصطکی دوازده
تانك. زنجبیل دوازده تانك. قرنفل. بج. عاقرقرحا.
دیودار. بخناك تیلیا. کنوته. فلفلور. شیطرج. فلفل
فلفل کرد. الایچی. ناکیسر. کهیلا. تخم آجوده. صندل
سفید. جوز الطیب. هر کدام شش تانك. مندور چهل تانك

سوده

سوده سکنجبین نیم نخ تانك. مشك یك تانك. عنبر شش تانك
کافور یکتانك. کندك مغسول سه تانك. سیماب یك تانك
باتین که سیماب و کندك را بکلی نمایند و کوفته بخته اجزا را
بآن بسایند تانك روغن کاو چرب کنند و بوزن مجموع بتافته
باسنکر داخل کرده با دو وزن ادویه عسل کف کرفته بریشه
جوارش کافوری. جهت تقویت معده وهضم طعام نافع است
ودفع تخمه وزرب وخلفه نماید واز جوع بهوخ طبیعت
شنیدم که این از جوارش معتبر هندست وچندین کس ازمرض
سنکهرنی یعنی وزب نجات یافته اند باید که در پرهیز
بکوشند اخلاط آن سنبل. جوز الطیب. بالهٔ سفید.

مرکاه سیماب را باد اروی نخی
بلیغ نماید نیروی که بریزد
سیماب بیرون نشود آنرا
کیلی کویند

بجوشانند تا ثلث و صاف کنند و بیاشامند سه مثقال زنجبیل سه مثقال بیخ تا بانه
نکوفته ده مثقال هر دو را کوفته بیخته با آب خالص صلابه کرده اقراص
بسازند وضع نیم تولچه و شام نیم تولچه با بیدستر بخورند و هرچند
روغن بید انجیر مدت موضع درد بمالند و برگ درخت
آک کرده به بندد اگر بدایره کوفته بگردد اولی آنست که
او را بطریق صندل بر سنگ بسایند و داخل نزاکیب کنند
قرص مع چرس اختلاف دم واسهال و تزحر نافع بود و بچش
بیشکم نازل بسازند و بالحفال نیز توان داد اجزاء آن موثرش
زنجبیل، بال پیل، افتیمون، فلفل کرد، اندرجو، مغز تخم
لنبه، مورسنگ، بهادرموثه، بالهٔ سعید، بجالو صندل
سفید، طباشیر، اجزاء را برابر کوفته بیخته با آب کاسنی
یا آب صمغ کیکر صلابه بلیغ نمایند و اقراص سازند و
عند الحاجه انقدر که موافق طبیعت باشد صلابه کرده بیاشامند
یا دوغ شیرین بخورند غذا خشک و پرهیز عدس سازند و
در تقلیل غذا بکوشند و بعضی کافور نیز داخل این نسخه نمایند
قرص کاکوره این را کاکا پالک نیز خوانند این قرص جهت
بواسیر نافع است و در علاج آن بهتر از رده و ایی تصور نیست

واسهال

واسهال دموی و صفراوی و بلغمی و سودای مزمن و سدد کبد و طحال نافع است صنعت آن کاکوره سه سیر و ربع کوفته و بیخته
پخت و سه سیر آب کنند و بجوشانند تا سه سیر بماند پس صاف
کنند و باز بجوشانند تا غلیظ شود آنگاه این دو به را کوفته بیخته
بآن کاره صلابه نمایند بنوعی که آن آب بالتمام صرف آن دو به
شود اجزا اینست اجزاء آن موثرش، بهادرموثه، بهادرموثه
کل دهاوه، بجالو، بالپیل، اتوپلک سفید، هر کدام دو تانک
رویم واژان اقراص سازند و مناسب کاو زبان جامه اما
آب که از وی بجکد نگاهدارند و سه تانک قرص مذکور
وسه ماشه قرص مرکی داخل آن آب چکیده نموده بصاحب
بواسیر بدهند باین نهج تا مدت چهل روز مداومت نمایند
بلکه بیشتر قرص مرکی برای اقسام بواسیر وضعف هاضمه و
غلبه بلغم و باد مفید است اجزاء آن جسد کلوی دو تولچه
زیره سیندری، کندک، یکتوله بول بضم باکه عبارت از مروا
چهار تولچه هر دو را کوفته بیخته با کاره بیخ موثرش دوازده تولچه
صلابه نمایند و اقراص سازند شربت آن یکتانک تا دو تانک
است الباب السادس فی الحبوبات آن اربعة

صلابه و ملیخ نمایند و حقنه بآنه بخوابانیده بسازند و تا شش
گاهی بباشد کرده هند و شب بگذارند و اگر عادت باد و یه جاری دا
باشد پیشتر نیز توان داد و باید دانست که هر حب که برای
دفع امراض مقرر کرده اند اگر در وی اجزائی مسهله بنود و معده
علیل از اخلاط فاسده ممتلی باشد نخست حب کوچری
که درین عصر حب مسکین نواز شهرت دارد رغبت نمایند آنچه
مستعمل مردم است برای دفع بهاسه روز مید هند و اگر موافق
افتد تا پنج روز و هفت روز هم میتوان خورد و جهت تبرکی
این علاجی است مجرب دیگر اقسام امراض خاصه تبدار در ابتدا
علاج نباید کرد و اقل مرتبه تا سه روز صبر کنند و اگر نه
بیم ضرر و هلاک باشد روز دویم مسهل بدهند و از چوکیدار
مشاهده رفته که روز اول تیب مسکین نواز داده اند
حب جوارکنر این نزد جمیع خواص مثل حب اند بهر ولت
جو بضم جیم و سکون واو و در لغت هند تب را گویند و انگنر
کجاک فیل را خوانند یعنی جبی که کجاک بنما است و چون آنچه
درین کتاب نوشته شد از استادان حاذق و از کتب معتبره ایشان
فراگرفته شد و بتجربه معروف گشته و موافق قواعد طبیبی

بیست هفت ذراسم ان آنچه ابجد ثقیفه سعد صاحبه
گاز عوام الناس پنهان کنند علی الخصوص از مریض
سیماب مصفا کندک معنون بجاک مدبر
هلیله زرد - بلیله - آمله - زنجبیل خشک - فلفل دراز
زرنیخ ورقی - همه مساوی الوزن نخست سیماب و کندک را
یکجائی سازند و در کوفته و بیخته اجزای دیگر داخل کرده در
آب بهنکره صلابه نمایند و مانند فلفل جها ساخته نگاهدارند
و بوقت حاجت یک حب یا زیاده موافق مزاج بدهند جهت
تب باشکر سفید نرم کرده بدهند جهت بخش شکم و اسهال
با عسل بدهند مي باید که طبیب انسان را فراموش نکند
یعنی مصلح راحب رام بان مولف آن راحب رام بان
کرده است جهت دفع تب لرز مجرب و مفید است رام خدا
گویند و بان تیر را یعنی تیر خداست هر که خطا نشود مجرب
مولفست و مي باید که از سموم ملاحظه نمایند چه که در قا
گیره مسطور است که هر گاه طبیعت انسانی صورت نوعی
سم بر طرف سازد و خود از و متضرر نشود آن سم دانخواهد بود
از نیست که اهالی هند آنچه از سموم است در وقت تداوی

کوفته با دوغ بکند و اگر باشد شربت سوده در چشم کشند رکا
چشم را دفع کند احادیا آرکنده زیاد فلفل زان فلفل کرد زنجبیل
زنجبیل زاج بوتیای هندی سوخته سرچنانی یعنی سفیدی
سوخته بوتیای هرمزی هلیله بلیله آمله سنگ یصری
یعنی روح بوتیا جوکهار کات سفید هر یک نیم مثقال
جاکسو چهار مثقال کوفته بیخته با آب دهنکره سحق بلیغ نمایند
و مقدار نخود جهاسا خته نگاهدارند و بوقت حاجت با آب
لیمو صبا لوده کهنه در چشم کشند قوت آن تا شش ماه بماند حسب
کاه بینا انواع سوزاک و حرقت بول را مفید است اجوا
بکانید فلفل دراز الایچی قند هلیله بلیله آمله
هر یک پنج درم سلاجیت سه درم همه را کوفته بیخته با آب
میوه کاین یا شیره برگ کاین سحق بلیغ نمایند و جهاسازند
و موازی یک درم هر روز بخورند و بعد از سه روز یا بیشتر
هرگاه از حلیل هیچ پرده عنکبوت بیرون آید ترک خوردن
نمایند والا بیم ضرر است حب خالد کهرباء یکی از امراضی که
حکمای عالی تبار ها در کتب خویش متعرض آن نشده اند و بیان
نکرده نادر ترکان و داغه فرنک است از فساد صفرا و بلغم و باد

این دو علت بهم رسند و خون فاسد کردد هرگاه بلغم غالب بود
جا بجا بایستد و سدد و سوء مزاجه باد در بدن بقوت حرکت
طبیعی نتواند کرد از این رهکذر و سوء مزاج و تفرق اتصال
در اعضا بهم رسد و پیوسته جملکی بدن قرین الم باشد و این
مرض را اهل هند ترکان بکسر تا و سکون را نخوانند و اکر صفرا
غلبه کند و خون کمال حدت بهم رساند و بر ظاهر جلد رخنه
دانهای محرق سوزنده بهم رسد این علت را دانه آتشک و
دانه فرنک کویند و این سری باشد زیرا که تعفن و چرک
و رطوبت حاد لازم دارد آتشک بجهت آن نامند که مانند آتش
سوزان باشد و دانه فرنک برای آن کویند که در دیار اهل
فرنک یعنی فصاری این مرض بسیار باشد و ایشان بعد از تقیه
بدن و استعمال مسهلات صالحه بخوردن دوای که مشهور است
بجوب چینی علاج این مرض نمایند و اهل هند نیز در باب معالجه
این عارضه فکرها کرده اند و رسایین و تراکیب وضع نموده و چون
قوت مطبوخات و مسهلات باعماق بدن نمیرسند برای دفع
این مرض این جنین بهم رسانیده اند چه کسم الغاد بسرعت
بلغم و باد را زایل سازد و بعد ازان صفرا را که سریع التحلیل است

و فلفل نصفکی کنند فلفل دراز ۲ بخیل
پوست نخوان دارچینی هر یک دونوله مجموع را کوفته
بیخته با شست نوله مویز منقا و آب لیمو و آب ترنج صلابتر تا
دانشاد خب سازند و یک خب صبح و یک شام بخورند و از
دو هفته اوین خب بخورند و بعد ازان ترک کرده روغن بادام
و روغن زرد چنانکه باید دو هفته بر مدن زنمالند دانه باد
آرنج باحسن وجه بزودی دفع شود خب سیماب
خواص آن بشمارا راست اگر یک هفته ازین خب نباشتا بخورند
و بالای آن شوربای گوشت گوسفند شیر گرم تناول کنند
و بیست روز مجامعت نکنند قوت باه بفزاید و اگر کسی را
بلغم در سینه و معده و دیگر اعضا ازیج شده جسیده باشد
و نسیهلات و غیر معالجه آن دشوار باشد عدا و مت
این خب دفع شود اخلاط آن سیماب . کبریت . گاو سرخ
قرنفل ، هر کدام یخ تانک نخست سیماب و کبریت را خوب
سحق نمایند و در باقی ادویه که کوفته و بیخته باشند داخل
کرده با زرده تخم مرغ صلابر بلیغ نمایند و مقدار فلفل جها
سازند خب بادنجان بحث قوت باه بی شبیه و نظیر است باید که

باید دو سه ماه مداومت نماید خب بیخ
بیخ و شاخ و برگ و گل و میوه در سایه خشک کرده و کوفته
بیخته آنقدر که خواهند اختیار کنند و هم وزن آن موصلی
سیاه و سیم حصه هر دو سنگر سرخ و چهارم حصه هر سه برابر
و پنجم حصه هر چهار آهن کشته بر همه را با آب بهنگره دو روز
صلابر نمایند و مقدار بخود جها ساز زند و صبح و شام بخورند
که سنتی زکر زایل شود و بدن قوی گردد و عنین صاحب
قدرت شود خب نوتیا هندی چون یک پاشیر با آب لیمو
حل کرده بخورند با آسانی قی آورد و ضیق النفس را مفید بود
و بلغم حنجره و فم معده زایل سازد اجزاء آن نوتیا دو قلم
سیماب که یکنوا نرم کرده با آب برگ ترب سحق بلیغ نمایند و مقدار
بخود جها ساخته نگاهدارند و بوقت حاجت کار فرمایند
خب مرگی حشی که آب آرد و جرک کند و بلا چشم مجروح و
سرخ شود چون با آنک روغن صلابر کرده بطریق سرمه
در چشم کشند و ساعتی چشم نکشایند نفع عظیم بخشد و مجرب
مولفست اجزاء آن بول یعنی مرگی . نوشادر هندی
زاج سفید ، مغز خاکشو هم مساوی آلوزده و چراغ ریج

من زیره کرمانی را خوب بشوی با آب خورده بخورد و چشم سازنده
زیره کوهستانی را بوقت حاجت در چشم کشند و مداومت نمایند
که عیوب مزبوره را دفع کند آن زیره نافع است جهت
زکام گرم از کفتار طبیب لاهوری جهت اشتها و هضم طعام
نافع است کندر مغسول یکتوله . فلفل کرد چهار توله کوفته
بیخته با آب لیمو مقدار کنار کوچک جسازند و بخورند مقدار
نخودی داخل سازند جهت مغز تخم انبه جهت اسهال نیم کف دست
دارو بدینطور است این حب بخورد به شود و به بندد اجزاء آن
سیاردمغز تخم انبه . عنچه کل انار . زیره سبز برابر کرده
این هر سه ادویه را برابر بگیرند و با رب انار آس کرده بکتوله
حب به بندد و بخورند تا سه روز اسهال بسته شود اما
الباب السادس فی الشفوف بدانکه اهل هند
سفوف را چورن و پهکی خوانند و پاک نیز میگویند و چنانچه
التزام رفته همین چورنهای مخصوص هندمایان در سلک بیان
میکشند و از مابقی ساکت میگردد و اما خاصیت آن بهندی
وجی یعنی دافع جمیع علتها و این چورن را چون بطریق نوشته
بخورند و در تلطیف و تقلیل غذا کوشند بواسیر و غلو

شکم

شکم و سنگهرنی و گرم شکم و پیچش و قلت طعام اندام خونه
و باد قولنج و سوزاک و سیلان منی و بیضه و کم اشتهائی کهنه
سازد اخلاط آن موافق کتاب ست نرلوکی . بالا بیل آمله
وزرشک . چترک . هینگ . تیمن سفید و سیاه . تخم
بادهه . چوتا . کنکی . فلفلمور . جوکهار . لسان العصافیر
سندهی . فلفلین . طرفلا . تخ . تمالپتر . الاچی بخ دو
کوفته بیخته بار و غن بیدانجیر بسرشند و هر روز با آب
گرم بخورند لونکادچورن گویند جمیع امراض زده و کدر را یعنی
علتهای که از سه خلط بلغم و صفرا و باد حادث شود دافع
کند و آب منی و خون که کم شده باشند زیاده سازد و ضعیف
بدن و ضعف هاضمه و عدم رغبت طعام و غلوله شکم و
سیلان منی و بیس و هکمک و اسهال و دق و دمه و خناق
علت و سنگهرنی دفع کند اخلاط آن و تفل . الاچی
غوده تیلیا تکر . دارچینی . تنکهر . فلفل دراز . صندل
سفید . زیره بجبل . زیره سیاه . بخ بیهی
ناگیسر . جوزبویا . کافور برابر همه کافور جوذانر کنکول
تخم نیلوفر . مرمانکنی که جهز یز گویند برابر سوده بوزن

یعنی تخم بنی

داخل نمود و بجوشانند تا از چهار حصه یک حصه آن بماند
آنگاه صاف کنند پس بیاشامند سعوف هلیله کابلی یا تره تو
ماشیره سی و دو توله کابچه کاراب برنج ساخته باشند
سپستاوه توله سنداون هشت توله سعوف زنجبیل خشک
هشت توله زوغن سوردو توله روغن کنجد دو توله
وچهار مطبوخ مذکور بیامیزند و در ظرف سفالین کرده با آتش
ملایم بپزند تا آنها جذب کند پس سرد کنند و سعوف را از لا
لوزه داخل وی سازند تخم کرفس پوست فانخواه زیره انکز
هلیله بلیله آمله جوکهار هر یک یکتوله آنگاه صاحب
سنکهرنی یعنی خداوند خلفه و ذرب صبح و شام با دوغ
گاو قریب سیه چهار ماشه بخورد شربت آن دو تانک تا چهار
تانک است و مولف گوید عوض سیر بوزن آن اتویک سفید
و بدل انکزه دو وزن آن فلفل دراز و طریقه معالجه در فصل
علت ذرب مفصل نوشته شده از انجا معلوم خود نمایند
که جهت مرض ذرب هیچ ازین دوائی متصور نیست سعوف
شیرآلک چندین کس از مرض ضیق النفس و دمه نجات
یافته اند علت دمه نخست از نزله هم رسد و همیشه حلق و

اوعما از تبلغم علیظ باشد تا زمان سبب نفس بند شود و ریه
و شریه دایمی هم رسد و گاه باشد اعصاب و عضلات نفس
از تشریط طوبات بلغم سست شوند و از حرکت طبیعی بیفتند
مرض ضیق النفس عارض شود و اگر با بلغم حدت و سوزش
قرحه شش پیدا شود و این قسم مادهٔ غلیظ ابیض را بخیر دارو
حاد دفع نکند و از حکمای هند مشاهده شده که این مرض را
سعوف معالجه کرده اند بیارند شیره درخت آن و ناخواه
دران خیانیده دو سه روز در سایه نگاهدارند و چون
خشک شود برآورده بگذارند و هر روز ناخواه در دستور
یک کنج یا دو کنج در سعوف خاک کهری داخل نموده با آب گرم
بخورند و با آن چند گاه مداومت نمایند که با وجه یا رجه بلغم
از راه دهن دفع شده مرض زایل شود و غذا خشکه برنج و روغن
گاو بخورند سعوف نبات برای دفع جذام تا آنگاه که بینی خشته
باشد و انکتیان زنجبه مفید است و جمله علتها از اکثار آبیز
صفراء حاد یا خون باشد سود مند بود باید که این سعوف را
با کاره بخشت سه حله بخورند و از گوشت و غلک و نان
و همه زیستها پرهیز نمایند و از پرهیز غلک و ناوا کرد یکتر شوند

فلفل

کوفته

[illegible]

بهوئین

کاره اروسه گویند ۱۲

بهوئین آمله داخل کنند مطبوخ اصل السوس جهت دفع جوشش دهن و حنجره
و مری و معده و امعا و غلبه صفرا نافع و مجربست چند روز بدان
مداومت نمایند اجزاء آن پوست درخت کهیر برگ اروسه کلوی
چشتمد مغز تخم کمل دماسه تخم کشنیز باله سفید صندل
هر یک سه تانک جو کوب کرده سه قسمت نمایند و هر روز یک
حصه در آب جوشانیده صاف کنند و ربع تانک سفوف طباشیر
و نیم تانک نبات داخل کرده بنوشند و نکاره نیز بهمین طریق بخورند
مطبوخ برگ انار جهت انواع اسهال قوی نافع و مجربست پنج شش
روز کاره و نکاره بخورند اخلاط آن پوست درخت کچال برگ جامون
برگ انار برگ سنکاره بال بیل موچرس زنجبیل هر یک پنج تانک
نیم کوب کرده در آب بجوشانند و بپالایند و بخورند مطبوخ
مقل این کاره از کارهای مشهور هند است اجزا
بحر دنتی درالبه بهادر موته پنج ارندی برگ اروسه کلوی
دیودار هلیله کچور اتیل بهوه زنجبیل تخم شبت بیکهره
پنج بیل سون پادل تینتو تاکل اتویک مندی اجوان
قسط اسکند سیرنی کهونکرو بدارا ستاوری کوکل

یعنی اصل السوس

بهندی کاره کچال گویند ۱۲

بهندی کاره راشنه گویند ۱۲

یعنی مقل

[illegible]

سه تقسیم نمایند و هر روز یک حصه را در آب جوشانیده [illegible]
صبح و شام بخورند مطبوخ هلیله جهت انواع سنوران [illegible]
بول مفید است اخلاط آن هلیله پنج کهونکرو مغز بهوه درالبه
بهوئین سمول هر کدام نه درم سه قسمت نمایند و هر روز یک حصه
در آب جوشانیده و صاف کرده با یک تانک شهد تا مدت هفت روز
بخورند که مجربست مطبوخ بانسه جهت دفع قی خونی مفید است
بانسه را آس ساخته یا نیم کوب کرده در آب بجوشانند و صاف
نموده با عسل سه روز بخورند که مجربست مطبوخ شیطرج نزله
و زکام و سرفه و درد سر بلغمی را نافع است و تخمه و اسهال که از فساد
غذا بهم رسد زایل گرداند و قوت دماغ بخشد و هاضمه را قوی
گرداند و خناق بلغمی را زایل گرداند اجزاء آن فلفل دراز
پلپلمور زنجبیل چهو شیطرج هر کدام پنج تانک سه حصه
نماید و هر حصه را نیم کوب کرده چنانکه رسم است بجوشانند و
صبح و شام کاره و نکاره نیم گرم بنوشند و اگر از گرمی دغدغه
داشته باشند پنج تانک خار خسک داخل کنند مطبوخ بلیله جهت
دفع تب که از هفت روز تجاوز کرده باشد و شطر الغب بود یعنی

بهندی کاره درالبه گویند ۱۲

بهندی کاره پنج کهول گویند ۱۲

بهندی کاره تراهوان گویند ۱۲

کافی شود روغن دو سیر آن مناسب است دو سیر شحم گوسفند سه توله مسندلون دو توله کوفته پخته هر را بجا کنند و در ظرف مناسب کرده و سرش مضبوط ساخته در کندم یا جواری دفن کنند و بعد از سه چهار روز برآورده موافق طبیعت بالای طعام بخورند الیاب الحادی عشر فی المراهم والاضمدة والاطلیة

مخصوص بمراهم نوشته میشود مرهم سعوف برای جراحت دانه و زنبک یعنی آتشک و دیگر جراحات کهنه صعب و جرب و خارش پسند است و مستعمل استادی حکیم محمد معرفت است اجزاء آن سندور یکتوله شنجرف موم سفید یکتوله مردارسنک یکماشه نوشادر هندی سوخته ریم تانک سفیداب نیم تانک کوفته پخته در سه روغن کاو و یار و غن گل سرخ و یار و غن گل طاهی و یار و غن کنجد خالص بقدر احتیاج مرهم کند و اگر سفیداب نباشد پوست تخم مرغ خانگی را سوخته و خاکستر ساخته عوض آن کنند مرهم اصل السوس این مرهم برای جمیع جوشها که در بدن پیدا شود خواه سر و خواه اعضای دیگر خواه بزرگ و خواه طفل یک روزه نافع و مفید است و مرهمی است مبارک بکرات و مرات آزموده شده و چون آبله اطفال برطرف شود

ورمها و آبله جوشش نماند باید مرهم استعمال نماید و چون جوشها حرب و حرقت معتد و مزاج بی نظر اهست و سوائف کوفتن دست و کف پای شخص پوست و خشکی عجب بهم رسانیده و کیدک را برابر سحق کرده با مرهم و سهنک لیمو مزوج ساخته و چند روز بران ما لیدیم خشکی برطرف شد و چون این مرهم برد انهای باد فرنگ بما لذحرقت و سوزش را تخفیف حاصل شود اجزاء آن پوست درخت بری دار چوبه سنبل الطیب الایچی با لنه سفید کتوله جشتمذ یعنی اصل السوس قسط هر کدام برابر کوفته پخته بقدر حاجت بار و غن بسرشند و نرم بلیغ نمایند تا همچو مسکه نرم گردد و استعمال نمایند و اگر جوش برطرف شود و باز عود کند مرهم کندک بکار بندد مرهم کندک هر گاه ماده جوشها و جراحتها غلیظ و حاد و آکال باشد و مرهم مذکور خوب نشود و اگر خوب شود باز عود کند این مرهم که مجربست استعمال نمایند اجزاء آن کندک سیماب نیل سندور بری سنک دردار یعنی سنک جراحت کبیله مورتوتیا مردارسنک همه را مساوی الوزن کوفته بجلی سازند و سفوف کرده نگاه دارند و عند الاحتیاج با موم و روغن مزوج ساخته

نکسنك چهار درم سوده ده درم بیخ خمیرا بخورند و حقنه نمایند
کاوانیه و خلبه شکم و مثانه و قصبه دفع کرد و حقنه بیخ سیاه انجر
نیز همین آرد و قوت بخشد و منی بیفزاید و سرخجاد و دوران و
نیز امیر و قولوله شکم و قبض و حبس بول و تب و امراض بارد و نفخ
شکم و درد سینه و ران کمر و تهیگاه و کوش و سر و استحاضه و
وآماش و سرفه و سنك مثانه دفع کند و چشم روشن سازد
و از جمله های معتبر هند است اخلاط آن مونه کلوی بیخ
بیدانجر بداراء موسلی سفید راسنا مرزنجوش انجبار شنبلیله
یعنی خس تراهمان بلیله بچنواخوزد بجوز القی هر کدام سه توله
آب کاره سازند و ربع آن بستانند بعد چهار سیر شیر گاو در روکرده
چندان بجوشانند که شیر خالص بماند پس ربع وزن شیر شود
باقی کوشت جانور صحرای کبد مثل آهو و دراج و همچنین دل
گاو و بزغند و نمکسنك نیز کند و سفوف این ادویه هم وزن
کرده بیامیزد و شیر گرم حقنه کند چشمها را زیاد تر بیند
اند رجوع تخم شبت نیاف الباب الثالث فی الغراغر و النطول
غرغره مکه خمت اوراد و اوجاع حلق نافعست و محلل اورام
صفراوی و بادی بود و جوشش دهن دفع نماید اخلاط آن

و ماسه و دوازده ماشه تخم کشنیز سیه نانات زنجبیل سیه نانات
السی نیم نانك بیخ شت سه نانك همه را نیم کوب کرده بیخته
رسم است بجوشانند و صاف کرده نیم گرم غرغره کنند و چند
مداومت نمایند غرغره عاقرقرحا برای دفع امراض سرکه از بوزیدن
باشد اجزاء آن عاقرقرحا زنجبیل فلفل کرد فلفل دراز نمك کاه
هر کدام یکموله همه را نیم کوب کرده در دو سیر آب بجوشانند چون
یك سیر بماند صاف کرده ربع سیر شیره زنجبیل تر و سیه توله
عسل داخل نموده بر هم زنند و بآن غرغره نمایند غرغره لمکسنك
این غرغره است که از بحر برا قسام غرا غر مستغنی سازد نمکسنك
یك و نیم درم فلفل زنجبیل هر یك نیم درم با دوازده درم
شیره زنجبیل تر بیامیزد و با لوده مضمضه کند و اگر قدری
بیاشامد و قطره در بینی چکاند بهتر باشد غرغره سرکه انکوری
سرکه انکوری ربع سیر شیره ادرك نه درم سفوف خردل
یکدرم بکجا کرده کرم سازد و بر پای نشسته غرغره کند و ساعتی
دهان کشاده دارد بارهای بلغم بیرون آفتد و سینه و حلق
و دماغ پاك کردد و چشم روشن شود و طعام نیك گوارد
الباب الرابع عشر فی ذهاب المفرده و

انواع امراض بادویه نباتی وحیوانی علاج میکنند بعد نبات
بکلی سریع التاثیر از نه معالجه مینمایند بلکه انواع مرض را
در زمان بجای کند و بهیچ ادویه نباتی وحیوانی علاج نیابد
بعد نبات متمسک گشته از امراض مزمنه رهایند و از انها
باقواع کار میکردند وحکمای ممالک دیگر نیز اگرچه در معالجات
استعمال نمیکنند اما نه دران مرتبه که درین آمن حکمای هند
رسند وچون عارفان منصف عنادیکه ونهاده خوب ملاحظه
کنند هرایینه صدای احسنت درکبد افلاک اندازند
در بعضی از ممالک هند که هوایش در کمال رطوبت ضرب
المثل است چون ولایت کرناتک وبجانکر وبرخی از مملکت
تلنگ وکور ومنکاله وامثال آن ودران ولایات نباتات
راچندانی درازاله امراض تاثیر نباشد مدار بر استعمال ادویه
است وهرچه از معدنیات بروز ده قابل بخورد ن سازند
آنرا رسایین خوانند بفتح یا ودر کتاب بحر الاسرار
ثبت افتاده که هرگاه سبعات را مدبر سازند آنرا رسایین گویند
پس دیگرها را که رسایین گویند طرد اللباب باشد ورسایین

در بانت مزمن را گویند چون درین سیاب قوت دافعه را باده گردد
واعضای خویش مزمنه را بسیاب برروزده رسایین گویند
ذکر شیء باشم لازم وعوام الناس رسایین گویند بکسر را و نون
بخرین مخرسازند که رسن بزبان هندی لب شی است چون نبات
بعد از سوختن خلاصه می ماند هرآینه آنها را رسایین گویند
ودر کتب معتبره ما واهل هند مسطور است که درمان کل وشفا
سه چیز باید تا هم باه بکمال رسد اول انکه غذا بسیار دهند
دوم انکه بادانگیز دسیم آمیل بکار می داشته باشد اما آنچه در
هرسه معنی حاصل است نخود است ولوبیا وکرز وشلغم واما
ذلک وآنچه در روی دو معنی حاصل باشد مثل باقلی که در
غذای بسیار ورطوبت فزونی هست لیک حرارت نیست که
ازان رطوبت بادانگیزد پس اگر چیزی کرم چون زنجبیل دارچین
وشقاقل باوی ترکیب کنند هرسه معنی حاصل آید وغرض
ازین سخن آنست که جمیع رسایین کرم وخنک اند وحد اعتدال
دارند پس اگرچه در عمل باه کامل نباشند لیک چون رطوبت
در ابدان غلبه داشته باشد چنانکه در ممالک هند وغذاهای
بادانگیز خورده شود ویا انکه غذای خنک بادانگیز خورد

آبرا صاف کرده پاک سازند و آنرا مشق بهاوند و بعضی گویند
احتیاج بآنها نیست هرگاه سیماب را ماکوکرده چنانکه باید در شیشه
کنند هوا آنرا کند دهند آنچه صاف است مصعد شود و اجزای
اسرب و زنجار و غیره خاکستر کرده و خاکستر اینها خود مضرت
ندارند و این معجون بصواب مینماید و بهترین سیماب مصفا
آن بود که او را از شنجرف برآورده باشند و طریق آن بیاید
دیگر باید دانست که رسن سندور را با عمال خاص رنگارنگ میسازند
و هر کدام دعوی میکنند که عمل من خوبست اما رنگ آن درخور
دخل ندارد و اینها بعوام بازی داد نست دیگر بعضی میگویند
که رسن سندور را علی الدوام باید بر آتش دود نکند
و این هم عقل باور نمیکند و ظاهرا محض فریبست دیگر بعضی
که گویند که رسن سندور خوبست که هرگاه چند دور بخورند
پخ دندان و حلق و ملازه و دم و جوشش نکند و درد ننماید
و این نیز محض حرف و صوت است که رسن خوردن سندور البته
اینها را هرگز نکند و خوردن سندور تنها عبث است فایده معتد
نمیکنند بلی جمیع حکمای هند باتفاق میگویند که او مرکب
از دو سه تنها نست و معدنیست باید قلیلی از آن داخل کرده بخورند

تا آنرا نرود و با عناق [illegible]
نیم نیز گویند سیماب مصفاده توله کندک مطلق
دو هاون سنگی نحو بلیغ نایند بعده هفت بهاون
سفید سبز تازه بدهند و هفت بهاون شیره دو رله و هفت
بهاون شیره پوست درخت کانجی سانتور و بهاون آنرا گویند
که بشیره چیزی تر کرده خشک سازند و آنرا بیت نیز خوانند
و ازین درختها که بهاون آن مذکور شد اگر تازه نباشد خشک نیم
کوب کرده کار سازند و بآن بهاون دهند و اگر خواهند که رسن
سندور خوش رنگ باشد کبر و یعنی گل سرخ و پهنکی یعنی
زاج سفید داخل کرده در شیشه که بگل حکمت کرده باشند کنند
و سرش بگل حکمت بگیرند آنگاه دو را و پریات بزنند تا بکردن
شیشه برسند پس سه شبانروز آتش کند بایت شبانروز آتش ملایم
و روز دوم میانه و روز سیوم بسیار بعد ازان چون سرد شود
شیشه را شکسته رسن سندور برآورند و اگر درین مدت در آتش
دادن فاصله شود قصوری ندارد و بعضی از حکمای هند
دران رسن سندور دیگر بار هشت توله کندک کنند و بیکی ازانها
که گذشت بهاون دهند و چنانکه گفته شد در شیشه کرده آتش

دانوده کرده باشند تا بر آب نرود پس اول کتابه زنند و روی آن بگل
حکمت کرده و محکم سازند و سه شبانروز در جایی که در سر صندوق
کار خشک آتش دهند آنگاه دیگ را کشاده آبچه ته دیگ بالا حسبیه باشد
برآورند که درس کپور اعلی باشد و شرو پندیت حکیم میگفت که
شخصی را اصلا قوت مجامعت نماند شکایت پیش من آورد و من
این نوع درس کپور را که نه شبانروز آتش داده بودم هر روز
یک کنج وزن با مصلح اژدام و مداومت فرمودم بحال اصلی
بازآمد و باید دانست که دیگ سفالین که در عمل این نوع امور
بر آتش گذارند چون در طوبت داخل آن نخواهد بود از آتش زود
خواهد خراب شد پس اولی آنست که ته آن دیگ را باین اجزا
اندود کنند خشت الحدید و مقناطیس را نرم کرده بخون کبوتر
خمیر کنند و از جانب بیرون بر ته دیگ مالند و خشک سازند
که مستحکم گردد و عوض مقناطیس خالص بانبور است و عوض
بانبور کل کوزه گران شربت و مثل کپور نیم کنج است تاد و کنج و
مصلح وی که بهندی انبان کویند عسل باشد منافع ان
انواع باد و اقسام سوزاک را سود دهد و کرمهای دانه و زیاد
و غیره و دمهای کهن و ناصور بلغمی و جوشش سر و خارش میر

خام پخته و سنگ مثانه و سیر و سیرابی و ضعف کار را دفع کند
خاز بسم که بهندی باتیه سم کویند بیاورند شسته و کرده و اجزاء
آن را مثل سازند و مغز و کوه کبوتر و شیره پوست بیخ درخت
آک باشیره سفیدالی هر سه را یکجا نمایند و بر اوراق مس طلا یه
کرده در صحن کلین نهند و در میان آتش سرکین حرارتی کنایه
اوراق را پاک سازند و نیم وزن مس سیماب و هم وزن هر دو
کندک پس اوراق را بیشویند و کندک را باشیره صبر تازه یکجا
سایند و بر بکان و رقش بمالند و بالای هم در دیگ
کلین بگذارند و کاسه کلین بران نهاده در زیر بکل حکمت کرده
و آن قدر نمک در دیگ ریزند که کاسه پوشیده شود پس بر
دان کتاشه تا شش ساعت آتش متوسط برافروزند بعد
شش ساعت دیگر آتش تند برافروزند آنگاه برآورده باشیره کاه
صلابه بلیغ نمایند و در ظرف کلین دیگر بگذارند و در زیر
بکل حکمت کرده در آتش سرکین حرارتی کنند و چون سرد کرده
برآورده بهمین نهج یکبار دیگر روغن کاو و یکبار دیگر ماست
کاو پخت دهند و هر بار در آتش روند و بباید دانست که در
کاسه که واژکون بر دیگ میگذارند چیزی بطریق شیرخرف

در نمره داده شده باید که براده آهن را سه شبانروز در تش
مایه کاو بیندازند بعد برآورده بالای سنگ بآب خالص
یا آب هلیله و بلیله و آمله صلایه نمایند و قرص ساخته
و خشک کرده در ظرف سفالین نهند و بالای آن نیز سفال
دیگر گذاشته و درزش بگل حکمت گرفته یکهفته در آتش کنند
و برآورده هاشت مرتبه بلکه زیاده مکرر این عمل نمایند و بعضی
در مرتبهٔ آخر سوخته آهن را نرم کرده یکشبانروز ماست ترش
نگاهدارند بعد دریست تولهٔ آهن بکتوله نوشادر کرده
و صلایه بطبخ نموده قرص سازند و یکهفته دیگر در آتش کنند
و بباید دانست که در آتش دادن جمیع ریشهای حیوانات بسم قاتل
معین قرار نداده اند حدتش آنست که خوب خاکستر شود و اینکه
می نویسند که یکهفته یا زیاده در آتش کنند بنابر قیاس و
تخمین است و معدنیات را اهل هند بخوردن نکرده اند
مگر آنکه خاکستر کرده باشند و آنکه میشنوند که حکمای ولایت
خبث آهن را با تو بال زایل آنکه خاکستر سازند نرم کرده در محجون
قحبوش کنند و بخورند قبحه بسیار نموده میگویند که حاشا
استادان و حکیمان این حکم کرده باشند و اگر در کتب ایشان مرقوم

کردن

کرده بدانکه سمّ قوی خبث آهن را در بوتهٔ چینی بریان کرده داخل کنند
کلام ایشان مرموز است بمقصود آنست که خاکستر فی آهن را
بریان کرده داخل معاجین سازند و حق آنست که آهن را نباید
استعمال کردن مضرت بسیار دارد از آن اجتناب باید نمود و اگر
لوه بسم را بدیخ امرت چنانکه در تاثیر بسم گذشت در آخر
دهند اعلی است اجناس لوه بسم بعضی نوشته اند که
آهن را ده مرتبه بمغز صبر نازه صلایه نمایند و هر مرتبه بآتش
مرتبه
کج پوت سرکین صحرائی کنند و چون سرد شود برآورند و هر
دیگر بشیره بیخ و پوست آک صلایه کنند و هر کرت در کج پوت
سرکین جنگلی کنند و ده مرتبه بامطبوخ هلیله و بلیله و آمله
صلایه کنند و هر کرت با آتش سرکین کنند و همچنین ده مرتبه
بشیره برگ اصلایه کنند و در آتش سرکین کنند بعد از آن
با آب صلایه کرده و خشک نموده از یارجه حریر به بیزند و اندکی
بر روی آب بگذارند اگر فی الفور به نشست باید دانست
که خاکستر شده والا چند مرتبه دیگر کاره پوست انار را بهاون
صلایه کرده با آتش درآورند و کج پوت آنست که به بلندی نیم گز
سرکین صحرائی بر روی هم بچینند بعده بر روی ظرف مهموم

کذا فی نسخة بدل آتش بدهم کر سرکین بگذارند و آتش در دهند و چون
کر قطع شود آب سرکین مطلقا نباید برآورند و ظاهر آنچه بعضی
مذکور صلایه کردن و باین نضج در آتش سرکین کاو کردن مخصوص
حرق عنصریت است می باید که آهن خوب سوخته خاکستر کرده
بهر عنوان که باشد والله اعلم بالصواب و قوت لوه بسم بلکه
جمیع ریسمانهای ثمانیه بماند نوع لوه بهمند نوعی از یزی زیاده
کند و استسقا و بهای کهن که از تعفن رطوبات باشد و سکته
و وجع مفاصل را سودمند است و اقسام بواسیر و قولنج و ضیق
النفس بادی و بلغمی و سلس البول و سوزاک و خفقان سودمند
و کرم و درد سر اگرچه صفرائی باشد بر طرف سازد و برقان
خواه از سده مجاری باشد و خواه از غلبه صفرا دفع کند چه که
حکمای هند اتفاق دارند که آن دافع صفراست و تزد مخاص
نیز بوضوح پیوسته که مر علت که از اشتداد خون و صفرا باشد
باشد لوه بسم آنرا دفع میکند هیچ جوشنهای ظاهر جلد و حرارت
شش و خونی که غیر حیض از عورات جاری شود و امثال آن چرا
که لوه بسم اگرچه حتنک و مایل بگرمی است لیک با خاصیه خون را
صاف میسازد و اشتداد او را زایل میکند از همین سبب است

که اقسام بواسیر را نافع است و چون خون فاسد را از بدن
زایل گرداند و مخی بفزاید و نفوط آورد و در طب شایع
است که اگر هر سال کسی یکماه متصل لوه بسم بخورد موی او
بزودی سفید نگردد و هم او گوید که خاصیت آهن کشته و مس
سوخته بر یک نهجست و اصلا تفاوت و تفرقه نیست مگر آنکه
بسم مس مایل و معتدل باشد و بسم آهن قابض والله اعلم
بالصواب نوع لوه بهمند نوع آهن رنگ است که بهندی کیت
گویند و چون خاکستر سازند مندور نامند و گرم و خشک
دانند لیک گرم مایل باعتدال و مزاج او از هم در پنجاه خرد
الحدید است نه تو بال الحدید و حز الحدید آنست که هر گاه
آهن را در آتش برند و گداخته شود چیزی از وجود او بیفتد
و تو بال آنکه چون آهن تفته بر سندان گذارند و بمطرقه بکوبند
و قدما از وجود او بیفتد و دیم هر چند کهنه باشد بهتر چنانکه
اگر صد سال یا دویست سال یا بیشتر بر و گذشته باشد و آنرا
مندور سازند بی شبهه و نظیر خواهد بود خاصه که در آن
مدت دراز خاک و باد و باران و آفتاب دیده باشد و علی
ای حال طریق عمل وی آنست که زنگ آهن را نرم کنند آنگاه بالای

سوفه

گویند کشتی کار بیست ساله ترین حکما سکر این مذهب دون
از هر چند بسم بر طرف شود شرط با مصلح بخورند کوبند در عهد
علی عادلشاه والی بیجاپور یکی از مردم مغرب بت دق بهم رسانیده
و حکیم سراللہ و حکیم شاه احمد شیرازی بمعالجه او مشغول
شده چون فائده نکرد سلطان مذکور از حکمای هند طلب معالجه
نمود یکی از ایشان که شروپندیت نام داشت متعهد مداوای
شده گفت بسوفه بسم و مصلح آن علاج میکنم حکیم سراللہ و
شاه احمد معارض او شده گفتند در کتب طبی مذکور است
که بیت دق از غذاء رطوبت اول و دوم بهم رسد و از خاکستر
طلائکه بپوست او در درجه اعلی است و بقول مشهور کرونا و
چگونه دفع شود و صورت بندد حکیم برهمن گفت درین مرض
حرارت عزیزی از غلبهٔ حرارت عارضی نقصان و پذیرد و
ازین سبب هاضمه ضعیف شده غذای بدن حاصل نمیشود
و رطوبات اصلی بدل ما یتحلل میگردد و حرارت تب نیز علاوه
آن میشود و هر گاه یکی از دو چیز در مقام افساد شوند
باید که وقت معالجه زوال هردو و منظور طبیب باشد اگر ممکن بود
والا در مقام مدافعه سبب اقوی شود و لاشک که عدم وصول

غذا باید داد که قوت هاضمه بحال آید و رطوبات اصلی
چون غذائی یابد و رطوبات اصلی را بدل ما یتحلل مهیا گردد
عارضی اگرچه افنای رطوبات اصلی مینماید اما نه آنقدر که
اول مذکور شد پس اولی آنست که اول تقویت هاضمه نمایند
باین طریق که مدد حرارت عزیزی کنند و قوت هاضمه را محرک
آورند تا کیلوس و کیموس صالح حاصل شود و غذا بجمیع بدن
رسیده رطوبات اصلی زایل نگردد بلکه متزاید گردد و طبیعت
فرصت یافته دشمن صعب قوی را که عبارت از مرض دق باشد
از شهرستان بدن باذن اللہ بیرون کند چون در مجلس آن
بادشاه سخن باینجا رسید حکیم سراللہ و حکیم شاه احمد گفتند
حکم و منصف میان و شما علاج است پس آن مریض را بشروپندیت
سپردند او سوفه بسم را که تقویت دل نیز میکند با مصلح داده
در مدت یکماه و نیم علاج کرد و اللہ اعلم بکیفیة الحال سوفه
مرکبی مرقشیای ذهبی را بهندی سوفه مکتی بسم
خوانند آزا نیز مثل مس محروق سازند و در آخر یکمرتبه بشیره
صبر تازه سحق بلیغ نموده با آتش برند بعده دو مرتبه بشکر
و قند صلابه کرده آتش دهند انواع استسقا و سکهر فی نفسه

خلط صفرا و زیب را فرو نماید **منافع آن** بهندی زهره بسم خوانند
باید که او را ق استانند و آنرا نیز مثل مرجان و مروارید منافع
این نیز مثل منافع آنست و باید دانست که اصل درسایر همین
هشت چیز است که نوشته شد اما خاکستر هفت چیز دیگر را که در سرعت
تاثیر مانند درسایر اند نیز بسبب شباهت درسایر نامند و آن الماس
است یاقوت مروارید مرجان و روح نوشادر زرنیخ زرد بوق
یعنی سفیده مهره خاکستر الماس که بهندی زهره بسم خوانند صفت
آن چنین است الماس را چندگرت کرم کرده در آب لیمو اندازند
بعد در بارکتانی نهاده در بوته کنند و سرش بپوشند بگل
حکمت کنند و در آتش گذاشته بدمند چندانکه سوخته شود
پس برآورده با آب لیمو صلایه نمایند و باز در بوته گذاشته
در آتش کنند و چندان تکرار این عمل کنند که خاکستر شود
آنگاه قدری ازان بمرغ بخورانند چون مضرت نرساند کار فرمایند
بعضی و نیکران یعنی مرقشیتای حدیدی را فرع الماس دانند
نه فرع آهن **منافع آن** **مانک بسم**
بهندی مانک بسم گویند و طریق سوختن وی همچو الماس است
منافع آن **سهنک بسم** بهندی

سهنک بفتح شین و سکون هاء و نون سنگی است مهره را گویند که
صبح آزاد مند و کی و رنگ تیز گویند باید که در آتش گذارند
چون سوخته خوب خاکستر کرده با آب لیمو صلایه نموده نگاهدارند
منافع آن سنگهرف و استسقا و استرخای معده و ضعف
هاضمه و سستی اعصاب

موتی بسم که بهندی موتی بسم خوانند باید که باشد چیوان خاصه
از ماده کاو در ظرف سفالین کرده و سرش بپوشیده در آتش کنند
و استعمال نمایند **منافع آن**

کلی بسم بهندی کلی بسم بضم کاف فارسی نامند باید که با آب
لیمو در ظرف سفالین کرده و سرش بپوشیده در آتش کنند و محرق
آنرا استعمال نمایند

بسم سنک بهندی سنک بصری بسم خوانند روح نوشادر را
ساخته سوم حصه آن گندک نرم کرده داخل سازند و در ظرف
سفال کرده با آتش برند تا خوب خاکستر شود **منافع آن**

مرجان بسم بهندی زرنیخ زرد را هر قال
بفتح ها و سکون را گویند هر گاه خواهند آنرا در مرکبات داخل
سازند باشیره برگ انالی یا آب چونه تازه یا آب قضبان درخت

[illegible] که دهانش تنگ بود کوبیده باکدام کبابها شند و از ده درم
دهند و استعمال کنند و اگر خواهند که تنها بخورند و دفع مرض
بآن نمایند باید که خاکستر سازند و طریقش بسیار است اسهل
و بهتر آنرا بقلم در می آورد باید که قدری خاکستر درخت بلاس
و زنند یک سفالین پر هن کنند و زرنیخ زرد و دقی را نرم کرده
بران ریزند و بالای آن باز خاکستر بلاس اندازند و بگیرند آنرا
بخمانند و دیگ را بالای آتش گذاشته از هر جا که دود زرنیخ
بیرون نیاید قدری خاکستر بلاس کرده نگذارند که بیرون آید
و چون از دود برآمدن خاطر جمعی بهم رسید سر دیگ بپوشند
و بکل حکمت درزش گرفته نهاد و پهر آتش معتدل کنند
بعد سرد شدن برآورده زرنیخ سوخته را با آنقدر خاکستر
که بالا و زیر آن باشد و آنرا هم بر زرنیخ پیشتر بآن رسیده باشد
نگاهدارند و بوقت حاجت استعمال کنند که هر مثقال بهم عبارت
ازین است و بدل خاکستر بلاس خاکستر پوست درخت انبلی است
و بدل آن خاکستر درخت انانی ایضا صفت هر مثقال بهم بطریق
جوکیان بیضه خاک انبوفی برروی هم مالند که جوکیان آنرا مساکن
خالی کنند و زرنیخ و دقی را نیم کوب کرده در وی اندازند و در آتش

کنند

کنند و بسیخ آهنین آنرا بهم بخلانند هر گاه که در زرنیخ آتش اثر نکند
تغیر یابد برآورده استعمال کنند که مستعمل طایفه جوکیانست
گویند زرنیخ مخور راست طلد اکل آن موجب کرختی بدن گردد
باید که باشهد و فلفل در از بخورند شربت آن ربع ماشه تا دو
ماشه فلست منافع آن جذام و حبس بول و بواسیر بادی و امراض
جلد بسیرد و در خواص زرنیخ نوشته شد که هر گاه زن مدتی
بخوردن آن مداومت نماید عقیم گردد و فرزند نشود و جوکیان
گویند هر که خواهد فواید هر تال بلکه فواید رس سند و
ورس کبود بروجه اکمل بظهور رسد باید طعام بی نمک خورد
و از ترشی و لنبیات اجتناب نماید فصل فی الشبه الاجساد
و آن اسرب و آهن و مس و قلعی و نقره و طلا و طاق است
هر گاه خواهند از بهر سازن سازند نخست باین طریق پاک کنند
سرب و قلعی را گداخته در روغن بگذرانند از چون سرد شود
برآورده باز بگدازند و در روغ ترش اندازند و همچنین بر آورده
و گداخته در هر یک از کانجی یعنی سرکه هندی و شاش ماده گاو
و گاوه کلتی یعنی آب جو الفلت جدا جدا بیندازند آنگاه از آنها
رسایل سازند و باقی فلزات را خوب کوفته کرده علیحده علیحده

که ذکر کرده شد

دو قسم چوب زرد و خرنوب بسوزانند و آورند بعد از ان رسابن از آن
بستانند و بتدریج باده آهن چنین است کذارند تا کرم شود آنگاه
بیاورند و در چیزهای مذکور فرو برند و در بعضی که نوشته اند
که هر دیگ از این اجناد را اگر در دیگ از این سایر مذکور کرده
دیگر چنانکه کذشت فرو برند بهتر خواهد بود طریق مدبر بخانه
اهل هند بخانه مدبر را در منافع مانند رسابن دانند و طریق
مدبر بخانه همچنانست که در بخت خواص بخانه ذکر کرده شد
بنابران بتکرار نپرداخت از انجا معلوم خواهد شد طریق تجرید اعلی
آب لیمو صلایه کنند و خشک کرده در دیگ سفالین مهند
و دیگ سفالین دیگر را در دنش بطین مقولیا و شیره دانه دود
اندود کرده بالای دیگ کذارند و در دنش بکل حکمت کرفته
بوآتش معتدل دو ساعت بخوبی زیر آن برافروزند سیماب
هر مصعد شده ته دیگ بالا بجسبد چون سرد شود بآهستکی
در زیر اکشوده سیماب بیرون آورند که سیماب مصفا بهتر
ازین متصور نیست و انکه در اختیارات بدیعی نوشته شده
که سیماب مصعد هم قاتل است بنابر آنست که در ان قسم تصعید
نشده و رصاص بدون کدک داخل میشود و مضرت از انجاست

صفت

صفت تصعید سیماب بشیره کاکنج یا کاسنی یا شیره برگ انجیر که در طریق
بپارچه کرباس به بندند و کمالک نرم کرده بران کرباس مکرر اوتیه
و بالای کمالک ظرف سفال بنهند و در ان اخکرها که اشتیم
بنهند تا کمالک که در زهر آنست کداخته و از جامه کذشته
در شیره بیفتد پس آن کمالک را از شیره برآورده نکاهدارند و عند
الحاجه کار فرمایند که کمالک مغسول ایضست صفت کلکه
ریم آهن که کیت کویند و کنجار کنجد و پنبه که همه را با آب
خمیر کرده چندان بکویند که زویت در روی غماند پس کار فرمایند
و این چیزها اکر حاضر نباشد کل کوزه کران را بپارچه کرباس
مالیده کار فرمایند که عند الضرورة آنهم خوبست صفت
سیماب جهت تصفیه سیماب و غیره بکار آید اجزای آن غماک
اشخار آهک هر سه برابر کوفته در روی بقدر حاجت آب کند
و بعد از چند روز استعمال نمایند و بعضی کویند زاج و شوره
نیز داخل شود طریق تدبیر حبال یعنی حب اسلاطین پاو
سرکین کاو خشک ناشده و قدری آب در ان انداخته در دیگ
و تخم حبال در پارچه کرباس بسته بطریق دولاجنتر در روی
بیاویزند و یک ساعت بخوبی آتش در ته دیگ کنند و برآورده

یونست و بیاورد و بسازد و مغز شکافته زبانی و زاکه نیم است
و هر دو را بالا بزند و استعمال نمایند

الباب الخامس عشر فی ادویة الوجه

وجه اسمی است از ترکیب مشهور اهل هند است و چندین کس بر امن
این بسیاری از امراض صعب مثل افلیج و تشنج نجات یافته اند
ترلوک یعنی آسمان و زمین و آنچه در زیر زمین است جناب
یعنی خاطر خواه پس کنایت است از انکه خاطر خواه تمام عالم
قوت بدن دهد و منی بیفزاید و زهر گزندگان و جمیع زهرهای
کرم و سر درد نافع است و بهمای کهن و سرفه و دمه و درد سینه
و کرمهای بلغمی و بادی دفع نماید و گوشت زائد را بخورد
رخساره و سیکو سازد و استسقا و سنگ مثانه و اسهال و موی که از
فصول رنج باشند زایل سازد و سنگ و ریگ مثانه بریزاند
و آماس بلغمی و بادی و بواسیر دفع نماید و بینائی را سود مند
و گویند چون بآن مداومت کنند موی سفید افتاده موی
سیاه بر آید و چنین که از پری در چهره ظاهر شود برطرف کرده
و جمیع مرضهای بلغمی و بادی که علاج آن دشوار باشد بازاذن الله
بوسیله این ترکیب دفع شود و حرارت عزیزی را نگهدارد و غلوله

شکم و یرقان و سیخ و امعوت را نافع است و بگرفتن آمده
چندین کس را در حالت نزع روان مقداری ازین ترکیب
خورانیده اند لحظه بهوش آمده سخن گفته اند خدا برکت دهد
اجزای آن رس بهم، سنگ بهم، هرا بهم، سونته بهم، روغن بهم
تانبه بهم، بولا بهم، ابرک بهم، کندر مغسول کاتی کوه بهم
مروارید بهم، مرجان بهم، ناگ بهم پرورده هر مساوی الوزن
کوفته بخته با آب چترک پست و هفت بهاون دهند و هر سه
خوب صلایه نموده در آفتاب کنند خشک و در جمیع بهاون مجنون
باید کرد آنگاه از شیره آک سه بهاون دهند و بشیره زهر مهره چهار
بهاون و بشیره سیندالی سه بهاون و بکاره یا شیره نوشادر
سه بهاون بهم بیاورند خرمهرها که مایل بزردی باشند
و آزاد هندی کوزنی کوبند و جانب دندانها و آنها نظر کنند
بشکنند و یا جزای مذکور آنها را ملوسازند و شبها که زایاشه
آک صلایه کرده سوراخ خرمهرها بآن سدود سازند و در یک
کلین کرده سر شمع کنند و دود آن باچلم صحرائی گذاشته
آتش خوب برافروزند چون سرد شود خرمهرها را برآورده
سفوف سازند و بوزن مجموع رس بهم اعلی که آزاموده

رس نیز گویند داخل سازند و مورت رس سیمابی را گویند که خوب
کشته باشند و چهارم حصه رس بسم و نیکرات بسم کنند پس بشیره
پنج سیکوه هفت بهاون بدهند و بکاره طرفلا سه بهاون و بشیره
بنگ یعنی حشیش تازه سه بهاون و بآب چیری هفت بهاون
و بترشی ترنج هفت بهاون و بکاره چترک هفت بهاون و بشیره
ادرک هفت بهاون آنگاه بوزن ربع مجموع اشیا سهاگه بریان
کرده یعنی دار اشکنه داخل نمایند و بجناک سفید مدبر فلفل کرد
فلفل دراز قرنفل زنجبیل هلیله کابلی جوز الطیب
نیز هر یک بوزن سهاگه کوفته بیخته داخل سازند و یک مرتبه
دیگر بآب ترنج و یکمرتبه بآب زنجبیل تر بهاون دهند شربت
آن یک گنج تا چهار گنج است با عسل و فلفل دراز بخورند
یا با عسل و شیره زنجبیل تر و اگر باد و بلغم زیاده از حد داشته
باشند با زنجبیل و قند هندی بخورند پرتاب لنکیسر
جهت تشنج بادی و بلغمی که اهل هند آنرا دنک باو گویند
و افلیج و علتهای که زنان را بعد از زاییدن بهم رسد مفید است
شربت آن دو گنج تا چهار گنج است و چون مصلح وی آب زنجبیل
تر است جهت دفع علل با آب آن بخورند اجزاء آن سیماب

مصفا

مصفا ابرک بسم کندک مغسول هر کدام یکتانک فلفل کرد
سه تانک سنهنک بسم چهار تانک لوه بسم پنج تانک خاکستر
سرگین صحرایی از گاو هشت تانک بجناک تیلیا شانزده حصه
مجموع سیماب و کندک را کچلی سازند و در سفوف اجزای دیگر
داخل کرده بآب ادرک و بسکهره و اروسه هر کدام سه بهاون
دهند و قرص ساخته نگاه دارند و در بعضی نسخ لوه بسم چهار تانک
نوشته شده ظاهرا این بهتر است پنجامرت پرپتی بیخش امعا
و درد شکم و درد ناف و اسهال که از کثرت باد و فضول بلغم
باشد زایل گرداند و استسقا و تبهای کهن و سنکهرنی را که از تعفن
فضول باشد نافع آید و با اطفال نیز توان داد باید که با عسل
بخورند اجزاء آن تانبه بسم ابرک بسم لوه بسم رس سندور
هر کدام یکتوله کندک هشت توله همه را سفوف ساخته در ظرف
آهنین کنند و بالای آتش چوب کنار بنهند تا گداخته
گردد پس فضله تازه ماده گاو بر زمین پهن کنند و بالای آن نیز
برگ کیله تازه فرش کرده اجزای گداخته مذکوره را بالای
برگ کیله ریزند و تنک سازند و بالای آن نیز برگ کیله
گذاشته بالایش باز فضله ماده گاو پهن کنند و یک پهر بگذارند

کتابخانه مجلس شورای ملی

پس بخاطر [illegible] را بر آورده نگاه دارند و بوقت حاجت استعمال
نمایند دیگر رسائل مرکبه را از تطویل اندیشیده ثبت ننموده

مقاله سیم در معالجات که اکثر بتجربه مقرون شده
واین مقاله مشتمل است بر صد و شصت فصل
فصل اول در صداع فصل دوم در درد شقیقه
فصل سیم در سرسام فصل چهارم در برسام فصل پنجم
در دوار فصل ششم در افلیج فصل هفتم در لقوه فصل
هشتم در سکته فصل نهم در خدر فصل دهم در سبات
فصل یازدهم در کابوس فصل دوازدهم در صرع فصل سیزدهم

بدخل حمل [illegible]
ادار

دخول الشمس [illegible]
الثور ثانی عشر [illegible]
سقوط السرطان ثالث
الثور

دخول الشمس فی الجوزا
حادی عشر [illegible]
طلوع الثریا رابع [illegible]

دخول الشمس برج السرطان
ثانی عشر حزیران
۱۲ [illegible]
[illegible]

دخول الشمس برج الاسد
رابع عشر تموز
۱۴

دخول الشمس برج
السنبله رابع عشر
آب ۱۴

دخول الشمس برج
الجوزا رابع عشر
ایلول ۱۴

دخول الشمس برج
العقرب ثالث عشر
تشرین الاول ۱۳

دخول الشمس برج
القوس ثانی عشر
تشرین الثانی

دخول الشمس برج
الجدی ثانی عشر
کانون الاول ۱۳
[illegible]

دخول الشمس برج
الدلو تاسع کانون
الثانی ۹

دخول الشمس برج الحوت
تاسع شباط
۹